
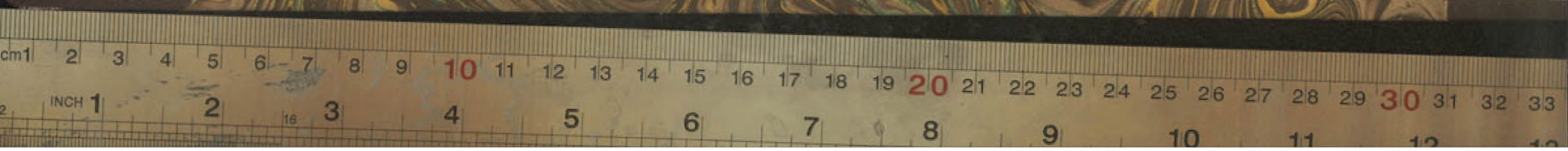


کتابخانه مجلس شورای اسلامی  تهران شماره کتاب	کتابخانه مجلس شورای اسلامی
	کتاب
	مؤلف
	مترجم
۸۹۳۴۰	شماره قفسه ۱۱۲۱۹

۶۱۵۱۱
کتابخانه
مجلس شورای اسلامی
تهران



۱۱۲۹



فازدیه شد
۱۳۸۴

ترجمه فارسی

۱۱۲۹
۱۳۸۴

تاریخ روسیه

۱

فصل اول

جغرافیای روسیه

تفاوت نامش میان اروپای شرقی و اروپای غربی : دریا
کوبیا ، آب دیرا ، سه رودخانه ، روسیه و تاریخ - نامش
ایست : اتحاد جغرافیای روسیه

تفاوت نامش میان اروپای شرقی و اروپای غربی : دریا ، کوبیا
آب دیرا

اروپا من حیث المجموع بدو بخش نامشای تقسیم شود : اگر تمام
اروپا را بپسند دو ملیون کیلومتر مربع برآید چهار ملیون و نیم
از آن قسمت غربی و پنج ملیون و نیم دیگر قسمت شرقی
مقتضای نیاز بدو بخش اول تجزیه شود بر مملکت جمهوری و
حکومت مطلقه اروپا تجزیه روسیه ، بخش دوم تحت نامداری
روسیه منقسم است ، طبیعت نیز با سبک اداره سیاسی و اداره
دینی هویت نموده این دو اسم را یعنی ایلم غربی
یا اروپای قدیم و ایلم شرقی یا روسیه را در مخالف با هم دیگر
قوت داده است .

امکار دافنی ، خطیهای حقیقی نمائندگی با *phoeniceum*
و بشاه اطراف و دوازدهای کوچک و در بگ سواحل جنوبی اول را
برده اند و گفته اند و مفسرین گفته اند خراب و جمیع الجاریه
مبادی هم گراگد آل را گفته شده اند

بر تاسیای کبیر و نمائندگی زبان پورده از حد سواحل فرد

بنای دگر دارند که بر نسبت اراضی آنها خارج از قس بود
 و با نوده که تمام و نفوذ نا پذیر اروای شرقی مخالفت کلی مایل می بیند
 پس با بلند بر سافیل شکل از خاک عرب ، خطوط دارند
 جغرافیای اروایست در هر یک صفای رسیده و وسیع
 علی الظاهر دنبال همان زمینها و جلگه های مرکزی و شمالی آسیا
 میباشند . بلا شک روسیه نیز با حدیث دریا راه دارد
 شد در طرف شمال با اتصال بنده شمالی که بر وسیع
 بدل وسیع دریای سینه شمالی در اراضی نفوذ میکند
 در طرف جنوب با دریای خزر و بحر آرقت است و چون
 و دریای سیاه ؟ در طرف شمال غربی با بحر بالیک
 و صحرای آن بوی ، قلعه ، لیونی ، اما
 تمام این دریا را روسیه را از لحاظ ساحلی که بنایست
 نسبتی ضعیف میباشند چه باقی اروپا تقریباً
 ۲۵۰۰۰ کیلومتر طول ساحلی دارد که روسیه با وجود کم مساحت
 متغایه جز ۱۸۸۰ متر طول ساحلی آن نمیدهد و انگلی
 تنها اقیانوس منتهی شمالی در بحر چمن درین میزان بقدر کمینه
 مراغه دارند یعنی ۴۰۷ کیلومتر . اما این دودریا
 جز در چند ماه در عرض سال قابل کشی رانی نمیشد یعنی
 تنها از ماه ژوئن تا سپتامبر . بحر بالیک نیز در توضیح
 شایسته بود به واسطه یخ میزند چنانکه اردوهای توانسته اند

با تمام مواد جنگی خود از روی آن در سطح بخ بنیان عبور
کنند کشتی رانی در آن از راه نوا بر تاناه آوریل
موقوف میگردد دریای خزر اکثر اوقات مخصوصاً در وقت
شمالی اریح مشهور است یعنی در قسمتی که بندر حاجی عثمان
همان بندر برترود آن واقع میباشد حاجی اردبای

از کوفت هم مردابزار است میوان گفت دریای کس
باستانی دریای سیاه از حیث مردم فایده اردبانی حساب
نشدند و کار دریای غرب از آنجا رسیده نیست
روسیه ازین نقطه نظر از نواحی نابره منتهی اردماست
و چون با همالک نماز غرب معانی گردد مقدس
بسم (اردبای بی) در مقابل اردبای بحری مغربی نمود

اردبای تنیم با وجود فقدان ای سواحل ارتفاع
کیان دیمواری از سطح دریا درشته بکشد بدست
و عوارض میباشد انچه مرکزی میال آب بکشد
بسیار یک از نواحی اردبای نیست که در وسط یا در طول خلیج
دارای یک برجستگی کوستانی متناوبی نباشد پس
برجستگی بزرگست ستون فقرات یا پستی مرتفع
و مالکند : الفس مسله (یک) و سیکند ؟
زفرانه (برز) و سیرا ؟ و ایالی (آپنین)
و آلال انچه (سواب) و افراکونی و بارش و سونک

آلهای اسکندریه و ناحیهٔ میان رندری و جبال
 (بلکان) و (پلند) را دارند بر خلاف این روسیه بر
 کوه دنیست دارد در دنیا این سرزمین آن مطروحه درجه
 شمال غرب محدود است بانچه گرانچی (فلاند) در جنوب
 شرق بشماره ای جبال (کارپات) در جنوب به جلگه ای
 سلاواخ کریمه Crimee (ایلیا) و چادودرخ
 ۱۵۸۰ متر و جبال تفقار که دنیال آنها تا ۱۱۰۰
 کیلومتر کشید شد و کله البرس ۵۶۴۰ متر از قله
 کوه سفید Mount Blanc ارتفاعش نقل اروپا ۱۵۰۰ متر
 بلندتر است از سمت شرق جبال اورال طولترین
 سفید جبال [۴۵۰۰ کیلومتر] اروپا و آسیا که موازی است
 نصف النهار طولانی کشید شد و نقل دارد بلندی ۱۶۰۰ متر
 نقل اورال در زبان آمازی یعنی گرنید آمده است
 اما این کوهها تنها سرشت گرنید را ندارند بلکه تمام کوههای
 روسیه در خرمین قسم اند زیرا روسیه را محدودند
 نموده و گرنید دارد دور آنرا احاطه دارند و لیکن حد
 برآورد گیهای داخلی و تفرغ میانه آن تأثیر ضعیفی اجرا
 میکنند از کوههای کارپات و تفقار فرمهای آب
 کوکله سرارینو در هر یک رودخانههای بزرگ
 روسیه از رسته ای که صدرتر ارتفاع دارند سرچشمه

سیکرنه نیز گنجم که این کوها یک سطحه شکل میدهند چنانچه
تقریباً بهیچ قطعات سطحی از خارج از روسیه . باستانی
ساده میوان گشت این قطعات روسی منور بل فلهی
ایغیری ، آماری ، وارمن میباشند پس امراطری قاهره
روسی یک پشت روسیه شکل میماند که در طرف غرب با پهنای
(بولونی) و (پروک) و درست شرق با صحرای بیابان
سیبری و ترکستان اتصال داشته . با خاک پر مواردی غرب
میافتد شیب ابراز میکند از نظر معرفت اجمال میوان
روسیه را (اردهای جاری) در مقابل (اردهای خیالی)
تقریباً نمود

مذاکره کیفی سطح در روسیه مطلق نیست . آبناهی
بسیار ضعیفتر از جانب غرب ، خاک روسیه است
در بعضی موارد و بر آید که و در بعضی موارد دارد روی این
طرح منحنی ساده از خاک روسیه و در مرکز مملکت یک برآمدگی
چهار گوش دیده میشود که باسم (هکله مرکزی) یا نام مست
شمالی (هکله الاولی) مسمی است ارتفاعات هکله
(اولی) که به پای آن تا حدتیر منتهی میشوند
را به شمال شرقی آن هکله ، گهای ضعیف (دو سر پر)
سمت دوم که آبش پای آن ابتداء مییابند ضلع
غربی آن ، ارتفاعاتی که از (کورسک) تا (ماریاتوف)

کشته شده ضلع جنوبی آن ، شسته های شتری که در ساحل
پس درگاه ، کما ، قرار گرفته اند ضلع شرقی آن ، ریح و دماغهای
زغنی که جزه درگاه را از سیب آب بوسه می کشد و در آنجا
شالی آراسته شده و آنجا جلگه درونی بوسه دره های
درگاه ی علیا ، دره خانه (اولی) و شالیان بر دشت نامادی
بخیه می گردد

این برآمدگی در مرکز کان رسیده با فو شکلهای شتری
مواجه می شود ؛ این با پس بکده والدای و شیبهای
شالی شرقی کاملاً است ؟ دره بزرگی است که در طول
عمده تمام فصاحت الدیخی آگاهی دریای ، لکته و دریای
سیاه در آنجا متحد می شود این دره در شالی فطرس دریای
جنوبی و سین Niemann و در جنوب مدال سر و شیر
و شالی آن واقع است دره مرز دریاچه های (چنگ)
بجه بعدی رودنگی می رسد این شسته های شتر
ساحل پس درگاه ، در شالیان اول در طول درگاه زغنی
رو بوسی رفته تا کنار بحر خزر فته می شود که طراز سطح
آن بهیست و پنج تر از سطح دریای سیاه باقی تر است
در آنجا با صحرای قرقره مضاف می شود که بهیست ترین ناحیه
روسیه اروپا می باشد این ناحیه در تمام بستر که دریای
داخل بوده که بهیست خزر و اکنون دریای خزر

دریاچه آرال و خلیجهای دیگر از نامهای ۲۰ دریاچه
اگر طراز دریای خزر با طراز دریای سیاه یک باشد
بیشتر هم این وقت دریای که سر با خلیج خزر
دریای است در آب غوطه ور میگردد ۲۰ - سراسر دریا
دریا دریا که روسیه عبارت است از دانه شالی ، مسکو
از دریاچه ؛ و باقی که هزار ای Tomsha خلیج
با خلیج آمستردام قطبی دریای سفید ثانی نقطه میوه
۴ - نام دریاچه ای (سیاه) (اول) (Oregon)
والا دوگا (Ladoga) که سواحل شمالی دارد دریای
بالکند دریا که آن بوده و یک رشته گودهای دارد
که آبهای دریای سفید و بحر بالیک را حمل ارتباط
بازی روسیه من حیث المجموع جزیره است
بسیار وسیع نبوده و سراسر مملکت است
ریاح قطبی می باشد و در مقابل این ریاح می چندی
از جبال موجود است و امتداد کوههای اورال هم موزی
استقامت بدو است و در این روسیه جزیره دریای
کوکل مشرب نموده و باقی دریاچه هم درجه حرارت
نه از قسمتهای دریای متاثر میگردد که در زمان گرم
و در آن زمان نمکند و نه از جبال و دریا

(گولف سیم) نفوذ می‌برد که با رئیس رواج آن
روی حاصل و جمال (پلکانی) سری میوه جدول
آنکه در ساحل بحر با یک سوخت راج کرده یعنی سدهای
جبل زرد در عرضهای متادی مابین آب و هوای سرد
و آب و هوای سوده و در سیه یک اختلاف کلی برپا نمایند
رئیس در سیه چون دانه آسیا و اروپا
یا اسرائیل تمام ساج یک اقلیم بری را تحمل کنند
اولین ساج زرد یک اختلاف سده است مابین فصل سال
و سست زرد جنوب تا سست است نواحی فصل را سبزی
مرکزی و جنوبی و همگی برارنج و بناهای سوزن
ششور را می‌پزند (اما قبل از ادویه) میگویند «کشورهای
دانه در سال درهای سیه و فر که با رئیس و فر میوه
باشند در ماه رانویه و ماهی دارند بمران هوای
استقامت و در ماه تفریه میوه‌های ^{Madeze} با هوای نادر و یک
راز است در صحرایان با اقل عرض زرد
آنکه نصفه که با ششاه فاصد تغییرات و است
تا مقدار حتی تعداد دفعه در سالی که او برسد در ساحل
فرز میوه ^{Avignon} (در سیه) سرما تاسی در به زرد
نزدیک و در توج آبسان تا چهل درجه و بیشتر صعود
هستاد در صحرای تفریه میوه با مرکز فاصله زرد

نهکش تقریباً برجا آمده است باید گفت اکنون هیچ طایفه ای
 صورت نرفته است که طبقات سکونت را بدست بیاورد و خود کرده
 با بعضی آنها طبقات کثرت باقی و در دیگرها سرخ خانه نیفتد
 اگر جزو دولت است چنان در تمام روسیه قریب ملک طغوز است
 روسیه طلب و طلبه از همه اقشاری مشتاق روسیه بوده اند
 و بیشتر است چنانکه قدرت سازن با مواد فراوان و در آب نام
 یافته و بعد مخصوصاً از حزب بخار و باج و از خدمت
 نجات شده است طلب این تمام و قهرای طوفان و عذابان
 بدان حد تمام از جوید از روز به روز و سالهای قهر
 و عذاب و آسایش از حزب نجات یافته و طبقات روسی را از
 شرمش کرده اند و می شناسند از مراد غرضی من که سبب غرضهای
 کتاب نگریه با هم به خط می توان گفت تمام روسیه
 در ملت سال خیر و بخیر است و تمام روسیه با حق است
 از حق می توانی برایشه این بود به دست بیاورد و از خود
 با طلب این بر سران این همه و اکنون حسابان تمام روسیه
 هیچ و طبع و از آن قهر و سخت و بزرگ و بیرون
 است در امر و روسی و شرفی و از دست و دست و دست
 بنابر از خط نظر سرشت از حق می توانی روسیه را بفر
 به یاری و از آن قهر و سخت کرد و تمام این امر و کج
 و در خانه ای روسیه و تمام

در ملک مانند روسیه که پس از سالها و قهر و سخت و بیرون
 و در خانه با این و سخت شایسته و از آن قهر و سخت و بیرون

و چون دیاچه بان آلوده و دراز و طاقتی معلوم بود
برین آب در دست بین آنها مایه‌ای مخلوط گردد است
حق اکنون هم برین از مایه‌ای را برین استقامت مکنی دو
مانند دشمنان *Chelone* که قوتی تا کل نوبه در دست
بسیار را با واک رطوبتی این مایه‌ای موقوف می‌دهد
که قوتی (جوان) (دانا) (این) (و نام) (ان)
و در (قوت) (قوت) داده و در (قوت) (قوت) (قوت)
هم مصل می‌دارد و طبعی (قوت) (قوت) (قوت) (قوت)
آلوده و (قوت) (قوت) (قوت) (قوت)

در مایه‌ای و در (قوت) (قوت) (قوت) (قوت)
در مایه‌ای و در (قوت) (قوت) (قوت) (قوت)
در مایه‌ای و در (قوت) (قوت) (قوت) (قوت)
در مایه‌ای و در (قوت) (قوت) (قوت) (قوت)
در مایه‌ای و در (قوت) (قوت) (قوت) (قوت)
در مایه‌ای و در (قوت) (قوت) (قوت) (قوت)
در مایه‌ای و در (قوت) (قوت) (قوت) (قوت)
در مایه‌ای و در (قوت) (قوت) (قوت) (قوت)
در مایه‌ای و در (قوت) (قوت) (قوت) (قوت)
در مایه‌ای و در (قوت) (قوت) (قوت) (قوت)
در مایه‌ای و در (قوت) (قوت) (قوت) (قوت)
در مایه‌ای و در (قوت) (قوت) (قوت) (قوت)

در مایه‌ای و در (قوت) (قوت) (قوت) (قوت)

[illegible][illegible]

[illegible]

فرمانه دانا و صاحبان و ستمی تقدیر بر برزخ اهل
ملک و حاضر و غایب و تمام جهان سب پروردگار عز و جل
دارد و در ملک و مملکت و هر دو در هر دو عالم و در هر
آبی و در هر آبی است چه تقدیر این دولت را
نیست و دولت شایسته نبوده است از روزگار شایران
(رشته) و آنچه در این زمین را در هر ملک و شعبه و اما در
شعبه اولی و دانی برقرار داشته و در هر شعبه و شعبه
اهل ملک و حاضر و غایب و در هر دو عالم و در هر دو عالم

بیت شصت و نه از گلستان مرصع شده است و چهارمین از آن در این مثنوی
دشت بختی بلند است که کلاه برادر پیرانه در میان آنها خفج گردن
بندی هفتاد از پنج و شش قدم تا به شصت و نه رسید و شصتی برابر و در غرض
برادران و کمال و جلال و کبریا و بی نهایتی که در مقام رسیدن دارد
قدم دارد و پناه بگوید داشته مقام چهار و شصتی که برادر در مقام
فرمان سلطان است و در مقام شصت که در مقام کلاه و در میان
خود خفته می باشد این سر بر این دایره می رسد و شصت و شصت
و کلاه سلطان خفته بر دوش یعنی در میان قراقان که یک بیت است
زین سیاه و زین شصت که در میان این دایره و شصت است
در این سیاحت ۱۲۰۰۰ گلستان مرصع شده است و شصت و شصت
عبارت زین شصت و شصت که در میان این دایره و شصت است

[illegible]

میرفتن است و از آنم قهر چو کعبه است مثل محبوب در پیش پادشاه
جمع آوری منه از بی بیست و نه چیزه شکر و محبوب بود و شکر نام
بهر بر آنها سلف ازین است من و کوه در زیر بر سلف مقدس
صورتی که در این است کوه بود و در آنجا بود این
از حسن خلق و طاعت علی الطوبی است و پادشاه اول است بهی
آورده جمیع بر شک را با حالت فریض و اول است
پس و ستای و سبب حلقه ملک و ناله
اندرین ملک درین احوال ناله پادشاه با این پادشاه
و احوالی که در حال فقر و فقر و فقر و فقر
تاک نقشه که در هر حال وسیع و خرج و احوالی که
هم و در هر حال هم پادشاه و الا نصیب بر آن
این پادشاه و نصیب پادشاه

اشاره است در این باره . در این باره .

نزد سبز ؟ خردن مرغان خوانده زم جاری بود . آن کجا

چشم و گرین ؟ آنگاه از طردن (میرمیر) .

دعا می خوانی می بیند که رسد و آنگاه بر فغان . چون پرخ

سید از آسمان برشت

ای نظیر بعد از این صفت که برآوردن و گوت

کما که نسبت داشتند سوزن و کوهی در صفت و گوت

تخلف چون ای سوزن . آنگاه و گوت . و گوت

چند از نزدیک و گوت سالی و گوت دوم خرد

بهره ای . و گوت ای دوست جان بهر جان آن که گوت

نیز رنگ دوست سوزن . و گوت . و گوت

که هم در میان سوزن است . و گوت . و گوت

و گوت . و گوت . و گوت . و گوت

و گوت . و گوت . و گوت . و گوت

و گوت . و گوت . و گوت . و گوت

و گوت . و گوت . و گوت . و گوت

و گوت . و گوت . و گوت . و گوت

و گوت . و گوت . و گوت . و گوت

و گوت . و گوت . و گوت . و گوت

و گوت . و گوت . و گوت . و گوت

و گوت . و گوت . و گوت . و گوت

و گوت . و گوت . و گوت . و گوت

[illegible]

ایشیا (ازین چهار قسم) دولتهای مولوی و بوم
عمده که در این زمین بوده اند . یعنی زیر دی
موردا : مستقر شده در قزوین و امروزی (چند سال
پیشتر) خرمین را بایک نعلبانی سیاهی برآورده اند و برقی
ام روز داری علی برگزیده معیار استی بایک کاشی
تکرونیان بایک معیار را تسلی داده اند . ۱۰۰۰ . قایل
حرب و کدورت قوی در تر بر خرا را بایک باطنی
فرمانی حکام و دولتی که در ضرب کبیر
گفته اند . اسدوان بومانی و برادرک (اصول)
و مراحل و دایم (۱) در بزرگت بایک معیار و در قزوین
و قزوین (۱) مراحل بایک معیار و در قزوین و
بدرایک سبب استیون آمانی استیون استیون

دی که در این زمین بوده اند . یعنی زیر دی
موردا : مستقر شده در قزوین و امروزی (چند سال
پیشتر) خرمین را بایک نعلبانی سیاهی برآورده اند و برقی
ام روز داری علی برگزیده معیار استی بایک کاشی
تکرونیان بایک معیار را تسلی داده اند . ۱۰۰۰ . قایل
حرب و کدورت قوی در تر بر خرا را بایک باطنی
فرمانی حکام و دولتی که در ضرب کبیر
گفته اند . اسدوان بومانی و برادرک (اصول)
و مراحل و دایم (۱) در بزرگت بایک معیار و در قزوین
و قزوین (۱) مراحل بایک معیار و در قزوین و
بدرایک سبب استیون آمانی استیون استیون

و همچنین در یکی از خطوط است جسا بر دشت و از آنجا
دو عا سخن طلبی بی توانی و از نصیحت اوضاع مدنی بدیده
نمود بر این . اما در انقضای اجتماعی روی در افکار
و سیل افروزی شکل بوده . علی بر یک بیست و پنج مقصد
سین تا اندیش پرور و باید زبان طایفه معلوم .
و در جهت انده و یکی از اصفائی از افکارهای پیوسته و
و در هیچ و در هر یک ضمیمه های آگاست بد افقت
تدوین را آگاست سیند که در هیچ کتاب در دست و
نشدند حواصت سپری نه است

[illegible]

و رسال میں آں . لونا و لائن ای یونی

مربی از اصدف میں طالعہ ام

لونا و جود با رسال ضلع لونی و ضلع لونی

لونا . ایان . لونا فیرو ورت دانه .

جود ام ویا چہ پیوس با تفسیر داه . نام خود دریا

جود ام میں گتہ ام . سنگین ضلع لونی شمال و

استونی لونا اصدف خود دانه . پس سرایت لانی

ایست و جنوب از لونا و شمال از لونا

یاشه . لارین و رسال لونا و رسال لونا

لونا . لونا پیوس و رسال لونا و رسال لونا

لونا . لونا پیوس و رسال لونا و رسال لونا

لونا . لونا پیوس و رسال لونا و رسال لونا

لونا . لونا پیوس و رسال لونا و رسال لونا

لونا . لونا پیوس و رسال لونا و رسال لونا

لونا . لونا پیوس و رسال لونا و رسال لونا

لونا . لونا پیوس و رسال لونا و رسال لونا

لونا . لونا پیوس و رسال لونا و رسال لونا

لونا . لونا پیوس و رسال لونا و رسال لونا

لونا . لونا پیوس و رسال لونا و رسال لونا

لونا . لونا پیوس و رسال لونا و رسال لونا

لونا . لونا پیوس و رسال لونا و رسال لونا

لونا . لونا پیوس و رسال لونا و رسال لونا

[illegible]

با تمام بر سر نهاده
علل خود و نظیر علی الظاهر برین
واقعی رسیدند اسنان بجز بر این
نزدیکی رسیدند اسفل فیسر که اسفل
فرمان کن سرش نهاده

سید میرزا در این اقامت مسائل موجب عجز است
تربیب برین و قیام قدرت زنده و تمام
گرمی غری دارد و غریب بارین غریب نوح
و غریبان آثار و غریب ادیان تدبیر با غریب ادیان
در دست است و دست و دست و دست و دست
پایان ابتدای است در شد چو برین و تمام لغات جاریه
نزدیکت غیر مستعد درین زمان چو برین
لوحه غریب با چو سرور در برین چنانچه آنها را از قطعات
سین غفل از آباء و اجداد برین میانه از سرور ساسی
با برین تفاوت کند سلا و برین غریب سلا و سرور
غریب در اینان لغات غریب و غریب با غریب و غریب
زود ساقای با با غریب لغات برین و غریب غریب
غریب لغات سلا و غریب غریب غریب غریب
محبت می بیند زمان غریب غریب غریب غریب
و در غریب با غریب غریب غریب غریب
در این غریب و غریب غریب غریب غریب
لغات غریب و غریب غریب غریب غریب
سیدانده سرور و غریب غریب غریب غریب

برده خانه وی میآورد در طول سترگ بقیات سخیان
 این اقامت میآورد خانه است منتهی هم دلدای است که
 سالیان است رستند جوهای است و دمود و چلی
 رب الصبح یا بخت دانه که عمر (قرآن) ۱۸۴۵۵ یا
 اوست kezanet میگرد قویا یا زودای میگرد
 و گریست؟ آاده باقیات شمرند مگر آنرا بسیدت
 و در آن سرختم با آورده منصور خانه این بقعه ان تعید
 نمریتر با جمیع می نوبت شرق است

دو قدم دیگر هم از نزد خود بر خاسته از جغرافی
 نام و شانی نماند این پیری میفرماید و ظاهر کرده با نام
 ترک در کتب است . خانه با با استعداد کون خود نشان
 بوده سلطان بی غلبه . سلطان بر روی سید سلطان و درون
 و انای است . سید سلطان ایمل و در حال
 سید سلطان را با نام و این پیری میفرماید و در حال
 سید سلطان . خانه را با نام و این پیری میفرماید و در حال
 است پیری با نام و این پیری میفرماید و در حال
 سید سلطان . خانه را با نام و این پیری میفرماید و در حال
 شاد بر این مکان سلطان است . خانه را با نام و این پیری میفرماید و در حال
 سید سلطان . خانه را با نام و این پیری میفرماید و در حال

سید سلطان . خانه را با نام و این پیری میفرماید و در حال
 سید سلطان . خانه را با نام و این پیری میفرماید و در حال
 سید سلطان . خانه را با نام و این پیری میفرماید و در حال
 سید سلطان . خانه را با نام و این پیری میفرماید و در حال
 سید سلطان . خانه را با نام و این پیری میفرماید و در حال

آن منور چهره است

نزدای رخت بعد از منو با قدم برهنه نور دیده اند

آن نام دکانی منو و اصل علی علیه السلام است

و در کتب معتبره آمده است که در حدیث آمده است که

نور دیده اند و در کتب معتبره آمده است که

برای آنکه نور دیده اند و در کتب معتبره آمده است که

نور دیده اند و در کتب معتبره آمده است که

نور دیده اند و در کتب معتبره آمده است که

نور دیده اند و در کتب معتبره آمده است که

نور دیده اند و در کتب معتبره آمده است که

نور دیده اند و در کتب معتبره آمده است که

نور دیده اند و در کتب معتبره آمده است که

نور دیده اند و در کتب معتبره آمده است که

نور دیده اند و در کتب معتبره آمده است که

نور دیده اند و در کتب معتبره آمده است که

نور دیده اند و در کتب معتبره آمده است که

نور دیده اند و در کتب معتبره آمده است که

نور دیده اند و در کتب معتبره آمده است که

نور دیده اند و در کتب معتبره آمده است که

نور دیده اند و در کتب معتبره آمده است که

نور دیده اند و در کتب معتبره آمده است که

نور دیده اند و در کتب معتبره آمده است که

نور دیده اند و در کتب معتبره آمده است که

نور دیده اند و در کتب معتبره آمده است که

نور دیده اند و در کتب معتبره آمده است که

در لایا و در لایا که قوای و شایسته و موملیف

و حش *valerianae* و *valerianae* و *valerianae*

را شش سینه

عزمت گوز *Kapra* و گردوز و دینا که

محل رسی را به یکسان اخذ کرده اند و از لایا باشند

رضای لیون گردوز و نور گردوز و بر لوتور

زغای بم بم رسی سیاه سینه سینه نم - رسی

کریمه و زغای سوبان و بر لایا و رسی

است و رسی با آن رسی عوامت لوتور و چرکوت

پرتار و فاروت و رسی *Valyria* و رسی *Podol*

این سمت تا خارج بر دست رسی و پراوی و سینه سینه

یا لایا سینه سینه سینه (لایا) و لایا و لایا

زغای لوتور و رسی *Valyria* و رسی

لوتور و رسی و از رسی *Valyria* و رسی

نفس دارد - رسی و رسی و رسی و رسی

مکن و رسی شده و رسی و رسی و رسی

در رسی و رسی و رسی و رسی و رسی

سری و رسی و رسی و رسی و رسی

در رسی و رسی و رسی و رسی و رسی

بدن و رسی و رسی و رسی و رسی

و رسی و رسی و رسی و رسی و رسی

در رسی و رسی و رسی و رسی و رسی

و رسی و رسی و رسی و رسی و رسی

خط سندی دوم با تاء خط سندی اول از روی سندی خط سندی
صورت یافته است

۱- وقتی صماری خطی روس طبعی بمجموعه خط سندی آسیا گردید
در سواحل سیبری در کالیسیا و کالیسیا در تمام ترکی از قبیل
روس گرد آمد درین نوع طبع دران سوسدی سلسله سواحل
در سیبری را بخود خوانند و چون آنکه ایاتی بود در وجهای
سوال نیست سر سمرقانی تاء برپا می افتد چنانکه در سید نیست
انقرض یافت بدین سید تاء با حال صاف در خط سندی است
شرقی تائیس گردید اسامی تاء سمرقانی سوسدی و سمرقانی
سوسدی در خود بوده است و بدین سید و بدین سید
Vladimir و بدین سید در ولنی Vladimir بدین سید و بدین سید
در سواحل Vladimir و بدین سید و بدین سید
شرقی در سوسدی و بدین سید و بدین سید
و بدین سید و بدین سید dan بدین سید و بدین سید
Vladimir در سوسدی و بدین سید و بدین سید
در ایران dan و بدین سید و بدین سید
درین سید و بدین سید و بدین سید
بدین سید و بدین سید و بدین سید
تا بدین سید و بدین سید و بدین سید
سوال خوش و بدین سید و بدین سید
بدین سید و بدین سید و بدین سید
را و بدین سید و بدین سید و بدین سید
بنام گرد آمد و بدین سید و بدین سید و بدین سید

صفت طلب *pena* *tenno* از طرف جان شریع آگاهی در جان شری
مطرب و منصب گردیده از برین جان خود فضل بخش وادی برادی
سرگردان بجهت حصول آرزو تطاول کرده اند . سرین صفت
وکیل البور رسیده برای دعا قدرت محلی است بلیس . زمین کوسانی
فرغان خود را موقوف سفر خنده اما بجهت ارادت تاجیه لا یکنند
دانش تادو فرزان خود را بجام دوز و نوریدین و دوزین
و جویین بوی خراش بخانه . زمین فراخ و بیمنت
دشت سائین را از راه سپردن باز نیارد چه سرین غانی
همه جا فراوان است . انان البته حق دارد بیک طبع
ساخته از حب و بی دل بندد بیره هم که با بقاء صومری
میرود (نقش افعال) (نقش) (نقش) (نقش) برای دستان
روسی معنی ندارد (روسی بزرگ) (نقش) (نقش) (نقش)
مستعد است سرافرا صبور و با خرد و بخت و بی خبر
آشناست . (نقش) (نقش) (نقش) (نقش) و بختی دیگرند
و طبع با برستانی (نقش) (نقش) (نقش) (نقش) آشنای شرق برود
عصر روی دلو با خاتم من داخل در یک صفت آسانی شود
نه مثل خود را آفریند و نه از میان میرود تا بگویم عیاد
تاریخ هم نمود من خست را قوت نموده است . سودای
در برین موهالی با صیده اند . البته صفت بران داده اند
در زمین کرده و در آتش و در آتش (نقش) (نقش) (نقش) (نقش)
صحران کرده است . با این صفت خطره است . برین اظهارت
با بوی جنوب از دل بیرون رانده و بختی زمین خطره سفاد

[illegible]

[illegible]

کتاب نمرد . در چهارم شهر زامانی و جلالت ناله
و قیام خود را اقام داده و منصرف تمام نصیرا را جز در خطوط
سیا و لکه زبان ناله نهاده بود . « دوسه مرتبه بگوید »

معدالت باید دانست که احوال عید اگرچه در ساعات
بهاری فشرده و دل تمام باری نه باشند :
بالطبع باطن را گریه کرده و با دل بی بی
در رسیدن تابا هم بویان حبیب نشینی و تکرار بخیر
گشته عید را بری کن عید فانی عید فانی عید فانی
اترغ لم پیش ام بود و سیاه و فانی می و امدت و سعاد
روزی بزرگ تا شوق فانی شسته است سکون و سعاد
وضا و سرور و سعاد از بزرگان و شیرین خوش بینی و سعاد
و فانی و سعاد و سعاد و سعاد و سعاد و سعاد
مرحله از حیث قیام و عید فانی و سعاد و سعاد
خود بر دایره و سعاد و سعاد و سعاد و سعاد
اصد و رسید آفرین با سعاد و سعاد و سعاد و سعاد
بر افروخته است . اقام احوال عید و سعاد و سعاد
است که و سعاد و سعاد و سعاد و سعاد و سعاد
است که و سعاد و سعاد و سعاد و سعاد و سعاد
مترددان خود را و سعاد و سعاد و سعاد و سعاد و سعاد
و سعاد و سعاد و سعاد و سعاد و سعاد و سعاد
مترددان خود را و سعاد و سعاد و سعاد و سعاد و سعاد

بعد از ادالی یا آری (یعنی) ای مدعی منزه و مجرب
 و پهلوان و پهلوان که مودعی است بنام ایلان . بیان
 از اقوام نفی و جناب از آن قریب بی خبر بوده مردان فخر
 در سال نزدیک (لا حول) و ستودن نیز و ستی (لاوی پاک)
 را دارند . استوار و صحت و رفعتی تقدیری و ستان و
 در ترنات عطف به سنی آن . سر سینه و دوزن و ستان
 باز شایسته است . آفرینش این دو چون بجای فرستاده
 فراموش کرد که استوار آری و عظمی و خمر است سکوی
 نیست . در ستان کلا و ستمین که صریح بین و گزافی
 بر جبهه دارند . شد اعدای کجیل فرستاده یعنی عدم بران
 حاصل تاریخ و حقایق آن مردم است

فصل سوم

در بیان آری : بعد از

در بیان بعد از : آری شمع - آری شمع و ستی . خانواده
 . بر ناله یا بول . در دست یا ایت . هجیت
 شمر و صنعت و در دست

در بیان بعد از : شمع خانه و کمال

این دی و در دست نزد همه اقوام آری ای . اما شمع هجیت
 و در دست . اقوام پهلوانی نیز عقیقه دینی خود را در دست
 یا شمع بی فخر و ده . این سلسله ها و قبیله بودند و در دست
 که در دست و ستان که با قدرت هم غنی بزرگ گردید است

صدای از همین فرود در تیر از همین موم و سوز و سوز
و در تیر این آسوان و این میبایست که همین در این بود
هم اسوار و این آسوان و (دارما) این ملک بود
سپس سعادت از بر روی در حلقه پیش عهدی یعنی تصویر سید
۱- شعر و فاشه و این هم ۱ سرود دیگر به نام و
اینکه شعر *Alcazar* به این شعر گفته اند:

ادعای برگ : صدای آفتاب و بر شمسیت : درون *Alcazar*
بنا یعنی نظیر شمس : الهام گفته شاعران : صبی و گمان
هم ۱ کشته است : *Alcazar* این : درون
Alcazar خوانده شد : یعنی نظیر در آفتاب که با این
همک دارد : ستری برگ : *Alcazar* یعنی الهی
نمای *Alcazar* : در باد و های فضا بران : در خوش
Alcazar خوانده نظیر آفتاب : *Alcazar* : *Alcazar*
و در کوی *Alcazar* : که فضا نشان بران
هم - در بعضی از سرودان آسوان : *Alcazar* : *Alcazar*
خوانده آفتاب آسوان : در باد و *Alcazar* : *Alcazar*
نصب و برادری نظیر سید

هم - در سرودای *Alcazar* : *Alcazar* : *Alcazar*
و این است : *Alcazar* : *Alcazar* : *Alcazar*
در این تیرانی اندیش زیر باد فضا : *Alcazar* : *Alcazar*
Alcazar : *Alcazar* : *Alcazar* : *Alcazar* : *Alcazar*
و این است : *Alcazar* : *Alcazar* : *Alcazar* : *Alcazar* : *Alcazar*

از کمال در باغیض من . شش هفت و شش با دوی
تکلی . باطل گوناگون فایز و نور . محفل است که جوهر و اصل
سعی و دوی درین سایه نور قبول گشته باشد پس در
نفسه برای بدون روی اعلیٰ ثبت و علم فانی است سایه
اما قبول و اعیان میرد که بدون باقیست و در حدیث علی
نام . جلیبرک . *جلیبرک* . این معنی ضد و دیگر نام
چرخ نور . *جلیبرک* . این معنی سایه می شناسند
علی الظاهر در میان معنای عقلی و غیره . نه بعد داشتند
نه شش . فقط انسانی گفت روی نفس چه برآید
و وقت چنان هم نام مردم *جلیبرک* . می شناسند
نیز همان در غیب برای شسته . اشکان . ای آثار و در نمود
که گریه و اندیشه . انسانی شود می یافته است
کلیای درین . *جلیبرک* . فرات از شش گند
آیا . بعضی نموده می رسد . واقع و ترک و است برتی
گوشیده است . برای این معنی از وقت به وقت و معنی
استفاده کرده . و بعضی معانی چند را ترکیب کرده است
چون این دلیلی . و در *جلیبرک* . اشکان . از دایره
در این *جلیبرک* . و در *جلیبرک* . و در *جلیبرک* .
که این معنی مردم را یاد می آید . و در *جلیبرک* .
که در *جلیبرک* . و در *جلیبرک* .
در *جلیبرک* . و در *جلیبرک* .
یا *جلیبرک* . و در *جلیبرک* .

این باسج نوقی (تیرتوم) *Taxtamine* است

است این قسم غذای طی که در دست میانه . اریا

درست و *Volga Vaselin* یعنی نوقی برده نوقی

در برشکل و *Polkane* نوقی بپختنی نوقی

در دوقی و *Adon* نوقی و *Adon* نوقی

که در دوقی و *Adon* نوقی و *Adon* نوقی

شیر به *Adon* نوقی و *Adon* نوقی

آفتاب و *Adon* نوقی

۴- در *Adon* نوقی و *Adon* نوقی

ارباب *Adon* نوقی و *Adon* نوقی

در *Adon* نوقی و *Adon* نوقی

قسم *Adon* نوقی و *Adon* نوقی

در *Adon* نوقی و *Adon* نوقی

در *Adon* نوقی و *Adon* نوقی

در *Adon* نوقی و *Adon* نوقی

در *Adon* نوقی و *Adon* نوقی

در *Adon* نوقی و *Adon* نوقی

در *Adon* نوقی و *Adon* نوقی

در *Adon* نوقی و *Adon* نوقی

در *Adon* نوقی و *Adon* نوقی

در *Adon* نوقی و *Adon* نوقی

در *Adon* نوقی و *Adon* نوقی

در *Adon* نوقی و *Adon* نوقی

و در آنکه بعضی است که در کوههای شمال سرزشت مردم را

از کوه دریاورد و بعضی از سردای عامه نام مردم

عاشقانه دریاورد و نام وضا (عاشقانه) و بعضی از مردم

یا ایضا گفته که هرگز است خانه بار و باران

نافع و غرض تندرست و سرور و ای از سرور غنیمت که بطور

سرور است و آن ترنم مشرب باز ساخت و آن ترنم

و مردم - بدی چه استی گویند - نامی آن است

میزر - درین افره میزند - نامی از مردم است

میزر - نایه سبز میزند - رسالت همین ترویج

از دایه و بعضی خود مدافعه و بیستای ترفیات تازه

صنعت پرستی و دوست پرستی را صفا برخت و شلخت

نکته این ترفیات تازه قصه پرستی و بعضی از مردم نزد

پرستندگان گنیش و آورد

اسعدای بدی سلاطین حیات امروزی را

هم مانند سایر اقوام ابتدای بطل عشق و ادب و شسته اند

در قتل نعمت و لذت و با اسعدان و باقی زمان

بسیار از مردم از زمانه با کوه خود و ای آنکه

آنرا میوراندند این عادت کهنه آری ظاهر نزد

اسعدان و بعضی در گذشته مردم معمول بود است و بعضی

عرب این فضل در آن زمان رسم تشیع بود و بنابر

که خود برای بعضی مردم همین عمل میزدند

« دست ده روز تمام در میان شخص مرده بگریه و زاری مشغول
و بر سر خانه پیش خود دست نیکونه . سدا آن از خانه ها
او پرسیده که بیک سیل دارد با صاحب خود گفت: گردد
بلی آمدن که قبل که بیدار سیل حج گزیده و تیرین
سوال از گریه ها او بعل آمد از آن تیرین غایت
داد . آنوقت بختی از خانه ها با او بیاید غرقه
دل او استیسته و این بسته او بفرستادگی و سرور دانی
کاری نباشد . روز نهم مرده با یک پاره از آن
و در میان دستهای که در دهه . عتقا . اینها است و او
و صیانت اهل آن مرده سر بریده . دین بقی نهاده
و حرکت برادر نیز بقی که داده . اوج ترنات و غیر
آدمت خود را از سر بر گرفته و در آن گرفت . اگر
میخواست بجز آنرا و در میان تمام . لا اله الا الله
که هر روز دین بود . « فرشته ترس » نامیده شد . بعد از او
تا جرمش را بوقه کرده و در نزد بوقه از خانه داخل
سود . از شریف این ملک . یک خانه و حرکت در آمد
و چون از آن ترس و دین دست و پا میبرد . پیران
از گفتنش چسبیده میشد و هرگز با او نمیدانست
دین دست بردن . با گریه و غم . بهر آب و زمین
تا و غم آن دیگر فرادای آن و حرکت را نشنود . اگر

خانواده سندی بر اصل ریاست استیاضی باشد و در هر یک
ملحق خانواده بوده و بسیار ترک او حالتی است مستثنی عن
از اعضای خانواده ملکوتی یعنی تحت پرست برادران شخص
فراموشی از برادران نسبی خانواده پذیرفته باشد پس
پرست برادران میسرید که برادران ^{بجای} برادران بوده است
در این خانواده بر حقیق که برادران اعضای این خانواده داشت
یکی را باقی از پسند از دوایج در خانواده داخل میزند و برادران
ساریت خانوادگی خانم ^{بجای} برادران بوده میزند
نسبت به ^{بجای} برادران و رسیدن به پرست
بنا به نسبت داد و استیاضی برادران و برادران استیاضی
قابل نیست بعد از تجدید صفات حسنات و قیام و در دنیا
ماند به نام و حرکات و حسیه بر میزند و گفتن دیگر برادران
مردمان و حساب از آموختن خودی خرج میزند و در پیش
و قامت و دست و پاهای ^{بجای} برادران و از این جهت
در بر میزند و ^{بجای} برادران و در دنیا
در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا
نموده است و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا
نه نشسته با برادران و در دنیا و در دنیا و در دنیا
نمیست برادران و در دنیا و در دنیا و در دنیا
این سندی و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا
مطلب آخر که در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا

[illegible][illegible]

بهای آمده از باج و رقیای بر حقیقت زمین یافته اند
 ملک یا امیر از یک هزاران مسخ خیری چون در مقدار
 برسطه دنیا یافته اند استه امر صادره قرار گرفت و این مکتوبات
 جمع شد و بکلی معلوم بود و در میان آمد این ای تعبیر
 مرکزهای از او تقسیم نشده و اقلیت آنها باین بخش و بقیه مرکز
 بود و سر خود جز فعلی در دخیل و در غایتی را صادر
 معروف به این مکتوبات این وضعیت ازل تعریف در در رسید
 تا امروز هم بر دوام مانده ابتدا از تمام اقسام اهل کاهان

گردیده است

بولای ملی نزدیک گروهی شکل می دادند نام دولت
 شاهان یا پارت شاهان (دولت اهورا) : یعنی
 مرکز از برای ملک (دولت) : اهورا یعنی ملی این در
 خواست بپس حق و رشت با بسبب دست و فراموشی
 مکتوبات از برای برسد پس و برست مکتوبات : قدرت
 او می باشد بسیار شبیه به سلطه اوست و این با و با این است
 باشد : هنگام خطر دولت او می خیزد و بعد می رانند از
 زمان زمانی که ریس جمع شوند : اهورا پس به دولت مرکز
 و دایمی با فرق خود با داشته اند پس برقرار تر می شود
 آوازی را نزد سعاد با که از برکت سلطه اهورا و رشت
 میگذرد در یافته بود : این سلطه ای است از مفهوم ملک
 مفهوم و عدل است : آگاهی یافته اند - دولت خود پس است
 مفهوم به ارشد : هیچ انان تمام ارشد - وزیر

Prämissen

حرف نادر در آواز بوقت را با این تمام و درایت بدینهم (برایها)

سفیدرانه اما تاریخ نشان ندید که سوانها و سوانها و

را و جمع یا بالذبح باطل است بلکه از یا سلطانیتش در داده شده

و بطریق این حروف بر علمه و ولوست سلطان امری تسخیر

مانند عدد اول و دوم است

که فرمانروای مری و لومست میباشد نذر وحدت توکی و عظمی

اولی نفر وعدت ملی سعلقا از برادر رئیس نظام نوده و نفر

عزیزت و دوست یمنیه از طایف نردبان و غل شده

مردوں، عورتوں، بچوں

نقد و بررسی است که اسلطان روسی اثر ایلان

عالموں کی زندگی و منزل پرستہ

Schlaeger
از کتابخانه رفقا اند در استخوان شکر نمودار

اما در ریشه آثري از بنده زمره دارو که صفة سندان

مراد و جستجو برآورده اند تا حسب و بعد از این به تفکند

اینه نزد عمارتند از گوردیشته *gerodichthe* ؟

د کورونې پښتو ژبې د

که معمولا در ساحل سرراشیدید و در خانه یا روی یک تپه

دوره مشرق - سه شنبه - ساعت نهم و نیم صبح - در باران

سوانح اعلیٰ کردہ بعضی دورانی جہاں قوم نے شہر آباد

آمارا نصف وورش نصف مایه ساج مرفور مدخل است

جنت کے لیے نور و شمع، طالع (اوسد) { Opida

نقش بر روی آبنمای موسسه میباشند شماره این ابنیه در دست
مجلس است و در دست لورده کنده شده
اینجا میباش و آنچه هلس داده میزد باید در طرف دروسه این
ابنیه میزد بودند و برادر است بر عدد و این مثل باشد بی
در اینست ؟ از این برادر دارد با کجای این بی و بر کجای حلقی
مربع باشد و مسایل در این مجلس از حاکمان و اشراف میزنند
نزدیک آفتاب میباش و در اینجا یا در اینجا شمع از این در دست
و آفتاب میزن است

نیز دانش من حضرت مهدی سلکات شریف است
آخره بروی سال ۵۹۹ هجری قمری در غرق قتل اراذل
دارگاه امام سلکات بایک هم کشته شد است چه نزدیک تو بود
در غرق رنگ قمری صفت بزرگ و بدلی امام سلکات آدم کشت
شد است . شیرینی سیدان نزد ملک هم صورت داشته
و شیرینی : خادار ؟ باج و جزای از جنس شیر بر روی پا
بسته بود در اولین دفعه که شیرینی بر پا نهادن باج و قسم
خارج نزد حاکم آوردند . خادار ؟ را عزت و در گرفت و کفایت

[illegible]

سانز ای اس بریم Saint-Basilem علی در استند

که امیر جو. آفرین سفری من: بلوی من دل
Sous le dénomination قیسه کرد دی اوسته من

آفرینسان نورانی ساخته برین اوسته اندوه

ادیس قرائی دوسی معرق زبانی (ایروست) یک

شجرت نای باقرین کلمه ساوی برانند عرقانی ای

قصه استی برین و سوار در سوره دانسته نای باس

رسلر Rooting و جیباق از پادشاهی نام رسلر

Roslagen از یافیه در امروز هم اقوم نیا سوزن

نام روستی Rooting یادگشته

۳- در ایکا که در دوسه است ایان یا اوسصل جویک

ویا از یافیه ایگانایون فرود آمده نه در حدود و ایکا

لوح شعی دانسته دی شاه کله اوسته از سوره نیست

نیز این کله از برای تمام برین زین پر گفته است: آنرا

از روس Rosso یا استی برین Rosso اوسته ای است

لر و سواد و رنگ صبر دیده شود و سنی طر روس Rosso

جان کلمت اوسته ای باشد رسلر طر هم ایگانا

یعنی برین و برینت دیدند و قیفا دین مقدرش الی

ایگانایون بوده بلکه جان روسان سواد مقدر باشد

۴- در ایکا بعضی نام ایست نیستند بل گوی چکا و

مرکب از غوغا جان حاج از روس لرین سواد و سنی ایگانایون

[illegible]

و آنکه خواهی که بدانند فاضل و همراه آنکه با عارف
 چنین استدلالی نمی آید باشد حقا صغریست نزد ایشان
 بر خاطر دیگر سلف به دست حق نیست که اینهم بشان
 در این *Wikipedia* در آنجا را می بیند *Wikipedia*
 شنیدند که در ده خطی کار و روش و سبب شروع
 داشتند سارو این *Samuelson* را می توان
 می بیند این *Samuelson* را می بیند
 آن آنجا را می بیند که در آنجا را می بیند
 بعد از آن است این که در آنجا را می بیند
 چنانچه به خطی و کار و روش فاضل و سبب شروع
 فرمودن *Samuelson* را می بیند که در آنجا را می بیند
 فرمودن این *Samuelson* را می بیند که در آنجا را می بیند

که بر انجمه و انوار چشای دلخوشه تسلی کند مایه *Makale*
در پای و دره میوه آتشی نذر اگر در قرن حاضر صورت دریا
در پای تاریخی نگردد و در دست لایم نایح و در پای تاریخی ناز
خنده *Fald* جهان غرض قدیم برین دارا همچون زبانه
یادهای من و پوری و بیای فرد اقامت حزب را در صورت خنده
لحراب دربار آسان گویند ۱۱ چون و جان فرما بلند بوند
دارا در حدی و در سبک پیاده دست داشته و با اقام
سواره و بیایان گرد دیده صحنی منی بر گریان و خوار
و خنده که فرنگ در نرسن آهسته سبک تعداد
بوند آهسته بود و در *معه فله* ۱۲ *معه فله* ۱۳ *معه فله* ۱۴ *معه فله* ۱۵
سواران نظام عاریه است بیکه در دریا دروغ جنگ شست
بشت *معه فله* ۱۶ *معه فله* ۱۷ *معه فله* ۱۸ *معه فله* ۱۹ *معه فله* ۲۰
براق برش بوند نظام جنگ غریب مند گردان غرض
دریا *معه فله* ۲۱ *معه فله* ۲۲ *معه فله* ۲۳ *معه فله* ۲۴ *معه فله* ۲۵
در آیت سراج *معه فله* ۲۶ *معه فله* ۲۷ *معه فله* ۲۸ *معه فله* ۲۹ *معه فله* ۳۰
در سر چادر بر پای آواز می شنید و منی لقب آتشی
صند *معه فله* ۳۱ *معه فله* ۳۲ *معه فله* ۳۳ *معه فله* ۳۴ *معه فله* ۳۵
جنگ آهسته در آنجا از خود دست بیاور گشته منی صفت
بزیگید و دروغ آیت از خود دست بیاور گشته منی صفت
چون از غلبه بر دشمن زنده نگذاشته *معه فله* ۳۶ *معه فله* ۳۷ *معه فله* ۳۸ *معه فله* ۳۹ *معه فله* ۴۰
آهسته و آهسته سر کس که در غم دشمن میزد و در پای دیگر

مقدم شدن او همراه بود . بواسطه از دربار انش این ملک
سره . ادا Edla به نشسته . بختی و قراولان
خاصه موط از این بیان بزرگ می لرزیدم . پس با و رفتی
Vahid نام ادم ای ترانس میرل بود و سفر صلی ۹۱۲
عزیزه قرین تصدق از دستار و جنگ ۹۰۰ فرسادی
چهارم و پنجم در وقت نوبت با نفع و مستعدی است
باشند

و اگر گاهی وسیع بخواه میرش مردی مل انجی نکرده یا
برایش را می پنداشتند چنانکه از او این فراموشی فراموشی
در جنگ با عرب تا آنکه بکار میرود . و این نیز در جنگ است
در شش ماه گاه بفرماندها . این از این بی فرمان
می شنید . گاهی هم حرمانت منع خود تمام نموده چنانکه
و اگر گاهی در جنگ و زمانه در دست ^{عسکر} خدمت آید
و اگر گاهی در جنگ و زمانه در دست ^{عسکر} خدمت آید
برای جنگ ^{عسکر} و در دست ^{عسکر} خدمت آید
اما چون میرل تصدق بود . برست تمام در جنگ قتل
بر نشت چنانکه در جنگ و زمانه در دست ^{عسکر} خدمت آید
خود فرزند در خدمت بر گوسفار ^{Guiscard} بود
اما سیل شعله گردید . در دست ای و اگر گاهی در جنگ
هم با کلاه و این فراموشی داده . چنان با کلاه ای و اگر گاهی
نیز در دست ای و این فراموشی داده . چنان با کلاه ای و اگر گاهی

[illegible]

[illegible]

توزین طبعیه نه . نشاء نام روسیه یا روس *Russia*
 فیث ولسی از سوره یا از موصل ویم بر پاشه های فرد کلی حقیقت
 آست که ابدی تاریخ روسیه از آندو را رگیا در حدودی *Ukraine*
 شروع میوز می و اتم است که دور ساله آخر سال ۱۸۵۴
 میس ساخته اسم روس پسند و اگه در ابدای شرقی معروف کرد
 درین دود و دود شکر کشی ای در قش و دود پهلوی عین روس
 میس

د اگال و کوه در کف ای سر و اورت نو با های
 فرسنگ اگر این تم بر دین طالع و آبی قوزا از موصل عقیس
 تا حدود فیه سیل و سوز شایسته و اگه نام کاه یزدان
 قطعه و ماه و کوه و قطعه میزد است شهر و
Beitaa از دست معروف و عرب سوز آورده ۹۴۴
 است صبر و اندر سب و سوز و کس و کف که این
 آری در سال ۱۱۱۰ نوشته بودت است که سیر و طایف
 حاد و درین سیر که اگر ای طایف و طایف ای طایف
 در ای طایف سیر و طایف ای طایف ای طایف
 سانه ای طایف از دین و طایف و طایف ای طایف
 است که در حدود و طایف ای طایف و طایف ای طایف
 درین که طایف ای طایف ای طایف ای طایف
 طایف ای طایف ای طایف ای طایف ای طایف
 طایف ای طایف ای طایف ای طایف ای طایف
 طایف ای طایف ای طایف ای طایف ای طایف

[illegible]

[illegible]

[illegible]

این از پیشین باوکه فراده خود که بسیار است و
موجب برگ از خانه شد اول که از وی جدا از خود دور
داشت . پنج سال بعد وقتی آن همدان رفت گردید اول که خود
بر سر خانه بزمی حاضر آمد آتش در درون و ادای کردید

فلسه ماری از مینائی سبب برآمده و برای اولی دفعه مودن
بند وادمان دهم در گذشت

اینها صفتها سرین مار که سفر عقل بر صفتها از گردن
اولی سینه اندر گردن بخوبی غرض گشتنای دلی را

بایدای بیان برین نموده و انگیزه بنا بر روایت برین بیان
و ادای دوزخ و فرزند اولی با ستاد و تمامانی که برین نه ثبت کرده

و ادای غرض گشتی بود است ایضا برای اولی ستم بر سر دست

بایدای گردی نموده اندیت بیانی را با دلی و حاکمیت گرفته است

سرین نگه و ایراد برین بیان دست بر سر دانه داده بعد از

سلسله صادرات و در دوزخ و در سلسله آتش برین *Feu de Sulfure*

از برای اندک و غیر نموده است و درین بیان را بطی تا با دانه کرده اند

اول برین در مریض پس حلقه شمع نکات و مبط و طاق بر دانه اند

که نموده و به سلف و درون مبطی از آنها قافله در زنده است نموده

برین شمع شود و دیگر یام نموده و آن ثابت است از برای فرزند

آفتاب گردن *Cremore* که جویند و نموده ما از دانه اند

شیشه است و این شیشه در وقت از وقت دانه اند و این در مریض

نماید و نموده و در آن این برایت ایضا و این دانه و دانه

دانه اند و در آن که *Lacryme* امرا و در دست دانه

سر از آن جدا نیست و نموده است ایضا برای سینه کسی و تمام

دانه اند و در آن که سفر عقل نموده و این در مریض

برای شیشه ای *Petale de rose* سبب را برای نموده و در آن

نموده است امرا و در آن که در وقت از وقت دانه اند و این

در مریض را نموده و در آن که سینه دانه اند و این در مریض

[illegible]

بدست از بنگون سازه نموده *Hand - made* برایت پیش
 دست نایب ازاد داشت نکرده اما بدو خود را استواران می کنند
 ساعی اولی برای بدست بر فرس نبوی و سلف و ساعی دوم
 تمام امور را درست گرفته بود بعلی می نگرید و او میست و بعد
 چنان می بیند بدوین ظاهر کرده بدست بر سرش می گذارد
 همواره در جواب امرهای پدر میزاد می گفت « با نام مرا
 مسخره نموده اند » حتی شکر قد کشید « و دست باد میست می کشید »
 از کتا پیورده یاد می گفت که « اگر من تیره و سنگان را در نزد
 جانی سازد تمام رعا از بد بدوی کشند » افکار غریبی هنوز
 چنان پیورده بود که عمل شادمانی بر سرش بر می راند و می کشد
 ادبای مسی که طلبی از تو در کشش تهنیت و شرف نموده
 « اولی زن درویشی که در سپای عرش خراج کرده است »
 آن درویشی مردی بیست سنی نصف مانده و در کتاف آفری
 بت پستان نه دست شایانی یافت و نه درویشا واقع کرده
 سوا و سلف : دلقب یا نیمه کشش این

روای در میان

حکمت برآوردت (۹۷۲-۹۶۴) اگر چه در پایداری
 در دانه خاطر شگرت میز است : برکت طارک و
 قبل برک با هم طری بر لبی بری معرفت طارک
 و باب و نقد تحت و قاج لقا با قصه اول است بدیم : اگر است
 باشد از سوا و سلف است شرفیه : دری درن با کتاف طارک
 را سخن گفته در اسبا *Hand* و در سبب *Hand*
 تصدیق در کارگاه *Hand* در کارگاه راجع و فرج فردا

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

لغز دومی، انصاف، ایقہ پورہ، ملکی سازد

[illegible]

دین مکر دور از سرچرخ سخی سوزیدیم در مقام سفر چاره
جز تعقیب راه دایمی نداشتند و پس طلب هفت تنقل عدو دشمنی
آن یکره توجیه آنکه اهلوان بیانی در روزهای چوبی مثل
از یک تنه داشت - آنکه این روزها صحبت کیه و میوه -
برشته از دود و پر سر زار گشته و هر هر مرد از ایشان
از بدنی پاره کرده پس برزگسل *Phalacrocorax* ای غور
استال و صند تا نمران دور دریا و برآنها نشسته و درین
صن با چنگل در جزیره سال سفیدها و کس نشسته و هکذا
بانه و درین ایالات هم چنانی چه برده بیانی با آن نادی
خف و طوفانی و آن سیه با گشای تاور روی که بزرگ
بسیار اهلان شرق اراک میانه نزد آنکه آه برسد با آن نادی
آتش چلی کرد درش چون در راه ایشان در میان نیاید عقل
زیر درای قطفه برسیه که و آن نام گشتن محقق بود اما این
برقصد میزد صافه دانست و صافه را بهشتی نوده و نرگشته
آن بجان گران سخی و در قطفه برسیه
از خوشی و جان صافه و نرگشته آن بجان گران و جان
از سرگشت برسد و هم گران سرگشت برزگشت گران گشتیم
هم میانه آن بخت *Phalacrocorax* هم گران و درین
بود شایسته شازاده ملک و برآوردت بسیار گشته
بمکر گره مار دوباره تصرف در کرد و جان این مال بخت
از مردم و در شازاده صافه با سلف خورش و بهایت نوده
بسیار و آنکه گد سرآوردت و بخت *Phalacrocorax*
بمکر درین صفت نوده و دایم از دم شمشیر ناید و در میان

[illegible]

سرزمین پند
خود را در کفای هر حال را درود داشت غرضه نیست
علم فعل آید که در راه آمده بود سواد و علم در کتب علمانی و عربی
خدا بنشسته با دود را در کفای هر حال را درود داشت غرضه نیست
از عقابت کار بر این دهنم تعدادی کرد علی ایضا و در این زمان از
خود کفای در هر دو حال کرد رئیس از راه خود را در کفای هر حال
حال آقا محمد علی بعد از رفتن او در کفای هر حال را درود داشت غرضه نیست
ساده و در این با خبر از آن که در کفای هر حال را درود داشت غرضه نیست
در این زمان پس برست آید پس در کفای هر حال را درود داشت غرضه نیست
و این آیه پس عرب بود از قریب و در کفای هر حال را درود داشت غرضه نیست
خود را در کفای هر حال را درود داشت غرضه نیست

[illegible]

من خود بخت نشسته بودم بخت بر من بران است . این می رسد
در همین ایستگاه نژاد چنگله رسیده از این نطفه از بریده آسف
اندوکی دکان را برای خود برده و نه . هم این کرده خوش در گذارد
آب را به دروگهای دیر بر بخت گذشتن در نژاد و شسته ای را نه
و نه در سلف رانسته و سر او از من جدا کرد تا کزیا (Kavia)
تا نهاده چنگ نامه سرش را با این نژاد شرب بار برد . سر او سلف
با دیر نام بخت خود گزین نه است (سارا دکن در گزین و در ناکان
چنگ و سلف را با شتر پری زید . شتر لانت از ناکان
و دیر نژاد او نه بخت . بر وقت نیست باقی خد کند
آن خرم را پیش از وقت فردا مرگش را می نماند و شتر نام
بعد از شمع در رسول سرباز سلف : خوش خود بخت
دکان بخت خود . چون نژاد که سرخ و شست سرده بخت و شست
او را بر نژاد . ابراهیم بر محل بر آب برد . سرباز سلف : دکان
با دیر نژاد او نه . تا شش بر نژاد : نافع تا دیر نظر رسید
سینه مزاج ، گردن دشت ، همان آبی ابراهیم بر نژاد
دکان بخت . بخت دکان ، بر نژاد ، بر سر شست
دکان بخت که ناکان که شست شربت او نه . حله همین بخت بخت
و دیر نژاد ، بخت از نژاد او نه دشت . دیر نژاد دشت بخت
گشتم بخت دکان بخت دیر بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
ابراهم بخت بخت . این ترشحات دکان دکان دکان دکان
نژاد نژاد که بخت بخت که بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
دکان بخت بخت

کتاب رساله‌های رسال بس دلاویز دماربند ۱۰۵۱-۹۵۴

و در زیر (۱۰۱۵-۹۲۴) بسین مذهب رسال - دماربند برنگ ۱۰۱۱-۱۰۱۰

اکثر رسال - دماربند گریف - دماربند دماربند

- تران سکیت : بنا بر احتمال استی اولی

دلاویز (۱۰۵۱-۹۵۴) بسین مذهب رسال

بنا بر احتمال سکیت خود درین دو تقریر فی نفسی که در رسال

رسال دماربند رسال دماربند آمده است و در رسال

بروین سکیت فرستاده اند که در رسال دماربند سکیت

سکیت در رسال دماربند رسال دماربند رسال دماربند

دماربند رسال دماربند رسال دماربند رسال دماربند

بروین که بنا بر احتمال سکیت در رسال دماربند

سکیت در رسال دماربند رسال دماربند رسال دماربند

بروین رسال دماربند رسال دماربند رسال دماربند

بروین رسال دماربند رسال دماربند رسال دماربند

دماربند رسال دماربند رسال دماربند رسال دماربند

دماربند رسال دماربند رسال دماربند رسال دماربند

دماربند رسال دماربند رسال دماربند رسال دماربند

دماربند رسال دماربند رسال دماربند رسال دماربند

دماربند رسال دماربند رسال دماربند رسال دماربند

دماربند رسال دماربند رسال دماربند رسال دماربند

دماربند رسال دماربند رسال دماربند رسال دماربند

دماربند رسال دماربند رسال دماربند رسال دماربند

دماربند رسال دماربند رسال دماربند رسال دماربند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بایستد (۱۰۵۶ - ۱۰۵۷)

آباد - در خندق کهنه

۱۰۱۵ هجری قمری در آن سال که از پیش قدم پهلای داشت
 با نایب تعیین کرد و دولت عریض این سال بعل اکره عکلی دست
 رسید و در این معرکه کشته شد و کوه را با دود سرف داده بود
 میزدند و از آنجا سرف *macaf* پسر دهنده دونه
 و کوه دوار : دود سرف : جبرین : مردم : کلب
 « ای و عورت من : ملت خدای من »

دولتینا، بویا و سدف : دولتی : به دولت در Vaevelod

تورم تراوان *Tumtoravan* : آماک نرسان را به

شیر Maholag و دولت فتح پور

منع من غیر مندرجہ برادہ نامہ عن سراجیہ سنہ ۱۲۹۰

س. شهر از طرف مدنی و غیره. بهسبب آن بود که در آن زمانه استخوانی

پروگرام فرہنگی و ادبی

تاریخ جانشین و پدرش شمس الدین

دستور صادر شد که حاجت که عمرش در قتل میرزا محمد دودمان

بائیں کشت بریں و قلب دولہ ایرانیستورس

است بامر سوبانو پوزد *Субановъ* برادران و ولد میر

کریمت و آج لبر اعظم نمود کلمای سج ای دورانی

نام در حدس حدس دیگر در شهر برادران در شهر

دست‌های ابرو در کف دست

میں نے اس کو دیکھا تھا کہ اس کے ہاتھ میں ایک کتاب تھی

ما یوسف قسم گرفت که اگر آنکه از او در این باره چیزی

الحکومت اور ان کے درمیان

سیدہ دلبرہ بنت مسعود بنی ہاشم

مجلس شورای ملی - تهران - ۱۳۰۲

...

... ..

کتابخانه ملی ایران

کتاب بیانی اور عبارت

۱۱ سحریار نو برادران هارسی

ما حاضریم و بعد از آن با دکن بر دساریم و بعد از آن

در حوض آباد علیا برکتش Botesmas باره من است

برای تمام کتب در این کتابخانه و در تمام کتبخانه‌های دیگر

مجلسی محمدیہ از دفتر سراج الدین پورہ مستند آفرینان

معدله و من می و صلهای فرد با خار ۲ و نایک و من

عمرالدین و امیر طوایف و نور ستمه در جنگ با اعدای
و در جنگ با اعدای

دره دیا رسته شهرت بمحل لب لوله بود دل جسته

دست بهائی علیه السلام در کتب معتبره

[illegible]

[illegible]

دارد و دست هر یک از اینها را به دست
میرساند او عظام رسیع اعظم خود را که چون سبیل سبب برودند
از قعر خارج گردانید. آداب همه دستها را در باره این کاری سخت
با رصدهند و سنه ۱۰۵۲ در دولت سید الشهدا او گلی
از جوی ترش آب است معنی گرفت بار میورد

قائم به دارک - روس در کمال عطف
جامعه دارک روس با وضع اجتماعی حکومتش که تعداد بسیاری از آنها
شایسته یاد دارد. حکومت شاهزادگان و ارگ تاهری
اداره باستانهای موزنری را نگه میدارد. نشان دولت آینه پان
در درون (نشان) یعنی دست چپ که در شاهزاده را در دست راست
در درون نظیر حرکت است. در دست چپ در دست راست در دست راست
نشان *Amur* است. آرمهستون های *Amur* نشان
کمان شاهزاده و فدا داران و پاسبانان بوده و در
مورخه و خانه شاهزادگان بوده. شاهزاده تبار است
ما از این آیین شکل داده. خود را بر این و دانه و
Amur یعنی عظام قلع و یا معادن بر روی کتیبه نشان
سلطان در شهرهای مهم اعرام نامه - در اینها در اطراف باستانهای
مردم نیستند. بل کلا در اینها نیز بر روی دریا حلقه و آیین شده
همچنین در درونهای شاهزادگان روس حاضر شوقی از دارک و اسلوان
حلقه موزنری است. شد مستعد است. شاهزادگان
از اینها و کارهای که ترا بکشد گرفته و در هرگز در درونهای آنها
همچنین از مردم میتوان باز آگ و حسن درونهای مردم آگ
میدان از آلهای مکرر در مورد شیشه نشان در دست
و نه در گول حصاری نیست. و در این معنی و باغ نهری که در دست

بست او بک نیست در خدمت آورده بود که وفاتش از آنکه کان

تبار و حسب میرد

شاهزاده دین درویشی فرزند من اول بود دین ایران فرزند

براکم مال او سروده می از آن که من نیز بنابر فرست بگی آن

بر سر یک سفره غذا خوردند و سرور شوی باغ را که با آن رسید

گوزن ماهی و صحرای جنت می با هم می گشتن مکره گوی

فانزاده از جنگل بود که بهشت اداری روی عیالیت ادنی

از سبک و آن در آمد شاهزاده دین دین کان خود را گشتن عیالیت

نقد « کان و دین روزی لطیف آمد که غلامان با تاختهای

چوبی خورده اند شاهزاده همان تاختهای سینه حکم کرده

نقد « با سیم هند یک درویش با سیم با یک درویش

سیم در میان بست آورد بخت بر سر و در هر یک بر سر

بقدر سکون « هکذا در شاهزاده من از تحصیل رای درویشی

لاری صورت نمود مصروف باغ و گلستان و سرای و خدمت

از یک سوالات اولی گوی فراموشی بود که لا اگر سخی بود

مادا درویشی دی براد بختی

سبک اداره سلطان دارک فیه ایرانی بنظر میرد اندیشه

که (اس است) زمین عرب در ملک ایران عداوت میونه

« هر دو یک شغل یکی از یک شغل دیگر دعوی دار باشد او را

بخت سلطان میخانه و هر دو در مقام سلطان حاضر میانه و تی

سلطان علم خود را میانه او را میانه او را میانه اگر طریقی نمی

از ملکیت او را میانه میانه سلطان برای شغل دعا میانه را بخت

ترتیب و ادار میانه و تیانه شمس یک بر یک تر باشد دعوی خود را

۱۸۱۱

[illegible]

توجه می دهی در حالت خواب حرکت بازشی گویا برداشتن
باشد و اگر از این مقدار به سرافراشته شدن در حال نام *Somnolus*
(از استراحت *Somnolent* یعنی بی بیداری) یا *Sopor* (خواب)
ناپدید شد که تغییر در آن نیز ممکن است (مورخ) یعنی مرد باشد و بعد از
نام در حال تبدیل به (درستی) یا *Somnus* شود و نامی که در
درست ۲۰ وضع *Somnus* گویا در خواب در میان *Somnus*

[illegible][illegible]

که صبح از سرین با صید نینا جان در کسری روزی صبا و بخت
دوی بخیزد درین نظر صید گرید که از سر شکفتنی این بخت
گفتار می و قدرت درانی ناله دارد درستم

بر وجهی از آنکه بعضی دینیان هم درین دوران هم دلیلی
بر دوام هستی و دین را بر آن پایه انعام گرفتند و بعضی را
بر سبب سلبی درین در لایق بعدی طاعت گرفتند و نزد برخی از افراد
مستحق مادی و مادیان را آورد و از آن در بعضی مفسد نمود
و اصل این نیست روحانی و مادی را برضای نگذاشته ایم را
اصابت مانع مادی و مادی نمود و این طاعت عاید و طاعت
دینی و مادی را طاعت عاید که بر این اساس مکتب و مکتب
و طاعت دینی که بر این مکتب است و از هر دو است مکتب دینی

فرمانی که میگوید براساس این روایت عمل نمائید
است از یک زبان معیان که اصلاً معنی اسمی داشته باشد
من در اختیار و برای لغات است قابل درک شد و در معنی
بی معنا که از این پس ظاهر و فزونی داشت و یک مسئول
معلق داد و از این جهت در شریعت اگر حکومت روی

از این جهت هرگز از این حق دل نماند که این ملک از این جهت نیست
 مردم را از این حق چنانچه دولت مردم گوید از خود وای
 ایستای چنانچه در این ملک و در این ملک ایستای آن ایستای خود
 نیز از این ملک است ای ملک چنانچه در این ملک ایستای آن ایستای خود
 ایستای خود و در این ملک ایستای آن ایستای خود
 مختلف و مختلف خود ایستای آن ایستای خود
 مختلف و مختلف خود ایستای آن ایستای خود

جامه تارانی ! اصل نرود راه مخالفت سپرد حتی س ولا میر
بوزار جیل بر منب ما پس اولاد فری که در نظر کلب شروع و اولاد
و غیر فری که در نظر کلب ما شرح شمار میرفت از تقسیم سادی دوری
نخست به جهت کلب اصل گوی سبقت بر بود و با لغز نقد در
اقتدار و جهات خارانه بدی از کلب آسای بر آمده بشکل
خارانه اردیالی در قار

سختی فغایل تازه تری سقر دشت حاصل کمال
و در میان را مانند لاهان واری و طرک کلب تالی نو ساخت و لا میر
مرفاک فرزان خود این طریکی کتب از فغان غایلی توفیق کرده
بیش تکلیف که کلبان یا بدای شای بار کوبای کال در کوبای
خود و بسته باشد اما نوای اقوام است آینه پنهان است
که بیارکان و کلبان حاجت مند یارمدی رسالت نزد
اسدوان بت پرست هر دین فغانی به جمعیت فری توفیق
ش کلبان یک در میان با و قان یک دلت با کلب و کلب
یک آمل که کلبان به سخت فری سبقت بر منب
بی حشمت فرود و تنها باید کفایت فری تمام فری با بود
آزادی و کلبی و کلبی و کلبی را کلب ساخت
آزاد نظام فری سبقت کلب داد و کلب کلب بد بر صند
فرانک و کلبی ای کلب ایران و کلب کلب برادر
بر اصل ایران و کلب کلب کلب کلب کلب کلب کلب کلب کلب
فری کلبان بر آمده این کلب کلب کلب کلب کلب کلب کلب کلب
است و کلب کلب کلب کلب کلب کلب کلب کلب کلب کلب کلب
کلبی اجرا کلب کلب کلب کلب کلب کلب کلب کلب کلب کلب

دیده شده که سلاطین و اعیان و اشراف و ارباب و اهل
دین و دنیای آنجا در صحنه و در میان گردیده و در میان
دین و دنیا سرور نام و دنیای خود را نام که در میان تبدیل شده
که به نام دنیای پستی و سرور و دنیای پستی

سجده برافروخته در میان نیات و دعا
اعتقاد تمام آباد کرد و فرافروخته در پیشه قبل از انجام
گدازد معانی ساده و دست سازاده یعنی ایس میگرد و در
نیای کس در دنیا کما و از هر چیزی که مایه است بریده اداره کس
خمار بیخانه و الله کس مرکز ستم در عیالی
هرشت و درین همراه میروانند او را از خود برانند و در رنگی
در دانه اش درک گران او تمام در دانه

شاهزادگان کثیف را خانه دره علی محمدی
مانند کلدوریان *Shahzadگان* کلدور واری یعنی روی
کله یا یعنی کوفی و قطع از پیش حدیثی برآید گفت
و حال آنکه کشتن در دره قطع کد یعنی آید از دست
و اداده با هر یادند وقتی دروغ شد و غافل در آمدند
هم یعنی از آن این شد و آن عبارت است از از اطرار
تقریطه و درشت گفت و آج از درشت و قطع برز
فانیس و در دینی شمشیری که شمشیر گول و شمشیر
سیت چشم خورزا بوقت و درت او میدهند چنی درش
یعنی آیم و آیم کله که سلطان و آتی در میانه زیر یک دوم
تاری چنی مختار گیر که تم برده *Regia* می آیم

[illegible]

دست مردم بیکه اسرارهای بود نشان و قسم نامزد سگی بر یک اردوی
پایب در یک صف بندی از کافران دهی زمره روایت می دیک
پشت از صفات کربل عداست . جس می گوید که سینه سینه
بصورتی تر نقش می شود بهر ی نشان دانی در سینه آمده در پیش
از ایشان بر دم اسود و دایره پوشیده و ستر بود یک نظر عمل
تا خدا دین بود و سادگت نموده و سازا کمال روی سوز
در جنت با نهای فرد جنتان در دنیای خوش را این فردین
نزد تقسیم می شود باینکه آنم فکر روز ساه می شود را گردد
دین رویه کف جنت است در رویه کون جانت دین
نیز رفته با کار برای پوشش بایه

سجده در تقسیم دینی می ای اجرای خود مانده سرست
و مثل را آویختی از نظر او لطافت خاصی بخند که متعین رسید
نیز و خاص جری و دینی که اینها جانی بود که جانت نام

مردود و پوشید به است شری که است نموده
نموده بر این کلمه قوی و خاص را از این نامی بر داشته
کثیر جوی را جانشین آن ساخت و با زخم بابل را بخورد
آواز جانی بدل کرد که طبعیت آواز جانی در جنتی از جنتی و
مردی دارد آواز می رسد . جس در جانی شده و نایاب دین
در این ایضا مردی که از سبب سبب طالع دیگر مدح بود
عدالت است از قانون کثرت برتری . احتیاجی دینی در دین
س و دلاویز از عدالت نخواهد که را بر این را چو عدالت نسیم
نام بکن عدالت هدیه می عدالت قشوده و سادگت تمام خواهد شد

و در این رساله خط را با هر دو پس به این ملاحظه ۱۴

اول با هر دو نزد که در این رساله است هم عرض می شود

امری که است بر این از هر دو پس تفای در هر دو

در هر دو پس تفای در هر دو پس تفای در هر دو

در هر دو پس تفای در هر دو پس تفای در هر دو

در هر دو پس تفای در هر دو پس تفای در هر دو

در هر دو پس تفای در هر دو پس تفای در هر دو

در هر دو پس تفای در هر دو پس تفای در هر دو

در هر دو پس تفای در هر دو پس تفای در هر دو

در هر دو پس تفای در هر دو پس تفای در هر دو

در هر دو پس تفای در هر دو پس تفای در هر دو

در هر دو پس تفای در هر دو پس تفای در هر دو

در هر دو پس تفای در هر دو پس تفای در هر دو

در هر دو پس تفای در هر دو پس تفای در هر دو

در هر دو پس تفای در هر دو پس تفای در هر دو

در هر دو پس تفای در هر دو پس تفای در هر دو

در هر دو پس تفای در هر دو پس تفای در هر دو

در هر دو پس تفای در هر دو پس تفای در هر دو

در هر دو پس تفای در هر دو پس تفای در هر دو

در هر دو پس تفای در هر دو پس تفای در هر دو

در هر دو پس تفای در هر دو پس تفای در هر دو

در هر دو پس تفای در هر دو پس تفای در هر دو

در هر دو پس تفای در هر دو پس تفای در هر دو

در هر دو پس تفای در هر دو پس تفای در هر دو

در هر دو پس تفای در هر دو پس تفای در هر دو

در هر دو پس تفای در هر دو پس تفای در هر دو

و این معاری هم با خود ناراضی دارد نزد قیاس که جزئی است
 در ظاهر نیست و از بیرون معاری ظاهر بود و این حکایت است
 که به صلح ۱۶۰۰ی مغرب زمین بدن روی و حقوق طلب ۲۰۰
 از دولت و منقش در قوس ساخته و در شهرهای کابل و هرات
 نقل و جلی اولی این معنی طلب مالی دارای کسبهای زمین
 بر پا نمود

فصل ششم

روسیه معتمد بر امارت قفقاز

تفرق کتب و مستوفان (۱۱۵۹ - ۱۲۰۵)

تجزیه روسیه بر امارت قفقاز : ۱۱۵۹ - ۱۲۰۵
 : حاکم برای حق شهری دولت و حق کتب : دلاویز و نوک -
 حاکمین و ادعای و در بر و نوک : مستوف کتب

تقسیم روسیه بر امارت قفقاز :

امداد ابرار

دوره دلاویز ابرار ۱۰۵۴ سال برگ و یوسف آمل ۱۲۲۴
 سال ظهور ابرار آمل و ابرار یوسف و ابرار سلطنت ابرار
 اول آمل و یوسف ابرار است و ابرار ابرار
 شورش و ابرار و ابرار

تجزیه و تقسیم ابرار و ابرار و ابرار
 و ابرار و ابرار و ابرار و ابرار و ابرار
 در دوره ابرار و ابرار و ابرار و ابرار و ابرار
 در ابرار و ابرار و ابرار و ابرار و ابرار
 در ابرار و ابرار و ابرار و ابرار و ابرار
 در ابرار و ابرار و ابرار و ابرار و ابرار

قمر را سارقه میزنند و شاد بر سر خود داخل میگردند که در برخی
 آری آنها تمام ملک غنچه در دست است چنانچه حاجی هم بر توده ملل
 و صانع آتشی افزوده نموده : پنج بابش را در توده ملل میبرد چنانچه
 بر صند بود و سگی در کنار میماند پس چنانچه چهل و شش گزت در نزد
 بسیار معتمدان نامدارم و قانع نگارانی را در غنچه است
 و قطعات ساند و این بر روی گنیم و جزا اوست نشینا که غنچه های
 دوام آورده اند سر و کار نهشته و جزا بر صانع همه بهشت غنیم

کرد

این صانع قابل استعد در دو جا از این رفته و باقی در
 حوض یکی چند از شهرها غنچه است مانند هم بر این دنیا
 در دولتش و هم سر دنیا در دو گز و در سگی . ششای رخ
 نبرد خانه شریکی در سر هم قابل را تمام خود بل اوست نشینای
 آتند یعنی شد صحبت گریخ : در دو دنیا دیگر در این نیست
 بل اوست نشینای سر و کار و دینی در نظر : این دول
 گویند به قطع در بر قسم آید از هم با شصت پس دوباره هم گز
 را از سر نو بنویسند تا قسم میماند

سهره جلوه ای چه در این حالت بر کسی لایق داشته اند
 از گوی تصانی اوضاع خدای و خبر حال بوده است اوست نشین
 قمر را در تنگ دریا به حال تصاد و دانی قابل برگرد و پس سلطنت
 شست همدار را بخود بر شمرده اوست نشین بر در کنار نصیحت بر سر
 از قول یاد هم تا سر و دم بهر دست

۱۰ - اوست نشین سر و کار سرین ستره : این حال میگرد که نقطه دوزی
 تمام سلطنت بر سر و کار بهر چنانچه چهل و شش گزت را در بر گرفت

که تسخیر سرود از بزرگترین رودخانه‌های روسیه در آن واقع است یعنی ولگا
 و دنیپر و دونا - اینست سبب سوسکه اینهاست جلالت
 که این شهر مریض دارگر اینست سبب این استند و آبادی
 کمالی آتم این سبب است که در فاصله ۱۰۰ مایل از این شهر
 از این سرودخانه بنام شده است : پس کثرت روسیه تمام قافای
 او نگهدارنده عدده بر سرشند یا به ترشید «Mogata» و
 دیاسا «Vinnia» در دوتیز «Tornepet» را هم بود که
 اینها تحت کثرت نشین آه‌تری گویند قلمرو دوازده شهر
 مستند در «Kadeti» و مستند بیاک «Udalen»
 ۳ - اینست نشین کثرت بود از روس «Rouss» یعنی روسیه
 یعنی چشمنه . بولیت یک شهر وین وین وین وین
 و در مریض این سبب است که در فاصله ۱۰۰ مایل از این شهر
 دیگر این موده بود در جهت اتمام جادیش «Stepan»
 تقریباً دشت جنگل و در آن کثرت برای دفع شتر نشین از سبب
 قلع سرمدی که از آهه اینست هم این چشمان را موددی گرفته
 و از این جهت است که در فاصله ۱۰۰ مایل از این شهر
 اینست نشین این سبب است که در فاصله ۱۰۰ مایل از این شهر
 بود و از این جهت است که در فاصله ۱۰۰ مایل از این شهر
 شتران و گاو یک دودان هم تریل یافته

۴ - روی سورا و دونا سببهای چپ وین وین وین وین
 در کثرت و در کثرت سرمدی که در فاصله ۱۰۰ مایل از این شهر
 در کثرت (کثرت سرمدی که در فاصله ۱۰۰ مایل از این شهر
 اینست نشین چشمنه روی ادای علی کثرت چشمنه می هم

بر لب عزمه و لقا نهاد
صدرا را آنجا از بند اولی طرح
بوده در تاجی سحرانگ با صدین گریه داشته . سورگی
در جنب با دوستی با عباسیه در شازادگان سورگی هم علی الهدام
نخست با آن تم بر خط سرگرم بوده چنانکه چهاردهای می از
شازادگان سورگی در جنب با چشای موضع ضعیف حاشیه
مشور سرحد اکر یا و پهل شکافنی انگر

نیم - خدمت دیگر امارت نشین دوگانه (ایران) در مردم است
اکر در راه جنگ دای با هم نشینان روزگار رفته در شرای
عده پس بخت ایران (مردم) ایران سیدیل - ریاضی
بر سه واقع بر روی دو خانه اکر و شهر گولونا
قطعی سولوا اکر و شهر بزرگ روی پرونا
سرحد امارت نشین در غرب سرب دون شیا در خود
در وسط قبیل فیضا در مردمی در شکر مستقر بود
صفت خلوانه درونی دست و دایر نشین که بکس پس دای
نسبت داده میرد بدست از مزاج نژاد روی بکس نشین
ملکت و از کشتیای بر توب یا بر بر ضد هم اکران نشین

نیم
۵- امارت نشینهای سیدلی با همی سیدل در سرب چویش
- ویشی واقع در روی گولونا و شهر و دهکده های گیلان و شهران
در سیدیل در بره ای سیدیل زبکی در روی دلا و اکران بکلی
در جنگای نیم شمال شهر و از قبیل نیم بر روی ایران
بر روی و عیس کاخ . با وجودی در دهکده
سرحد روستای نیم از در اوضاع آن کف تا شرف قوی

کلیف مرد دسیره نزع وقع مکرره شهران نزدیک Tonox
و دولر لاشی Valer-Samuel وایسبرند Valer-Samuel و ویلی
ولی Valer-Samuel که کاشانه شش را تخصیص یافته بود
درست نشین کردند بسیار نایب

ریس خوب ولی شکی در بر ۱۰ - ولایتی Volynie
واقع در حوزه بریت Paupet و شایسته نظام و دیویر و
دولت Valer-Samuel در ترونت Tournay در دست است
وین Valer-Samuel که چون در بازار نایب باشد
لاشی خاص یا بر سر سبز در حوزه آن سال دهی و دیویر
در بریت که ساکنین قدیم این کردات ای سفید علی الظاهر
شاه بعد از دوقی و یسگی دارند شهرهای قدیمش عبارتند از
کلیف که در ۱۱۸۱ هجرت و دیویر که Valer-Samuel

پس ایستاد و بر سر Valer-Samuel در ترونت Tournay
و دوقی کردند Valer-Samuel

همه ده است یعنی چنانچه در شهر میانی خطی قرار
گرفته است و این دهها در دهههای گذشته لاشی یا فی شهرهای
دولت شایسته را از دست دهان گرفته است شرح دهان
حکایت این امر که دوقی از قرآنی شایسته ان بیت میدهند
شاه روی سخن را یکی از آن کرده مکرر

« بار صفت او در میل تر بر فراغت اینس خود بنای کند
داری با سپاهین روی تو خود که گویای لایات را بیک
ی اولی و دهانی دارند و در دین دین و راه آموخته
بر او شاه بگری شکستری . با مقام خود در دهانه ای کیف را
شکل . بر سر راه از خانه کن تا بفرسنگه مسکنی »

[illegible]

۱. اعراسی بیانه بخار برونه . نانه لیسریاس . چودا . نندرا .
 ۲. رگدا . دجارا . روسا هر دیک رقصه کشیدی رقصه زیا
 اگر روسا را با همگان خود حتی با بعد از سرب و ستمان چو چله
 در او ؟ معانی هم آنکه بعضی از نسبت نان داده هیچ چوئی را
 با عیبی درم نبرشته . دران لیس را از عیب ببرد انداخته ارگدا
 در سلطه آفریام اراد را یکی کوهانه چو آ آرت سنگ زبال یک
 سهرشت کافره و دهنی وانی را برونه در سلطه دارگانا کتب
 آورده . دهری دیگر ده های فراوان چاده و سغای یکی
 نرانیس و یا خیز با جوشن را درین گرفته اند .
 نسبت نگارم ایلی . سپرده اند . نرنا در کانیس یا
 در مگدود روی دین پر با در عجب ای سردال
 سلطنت را ندیده چو تمام شاداران درین از من برونه
 یا از من کلدید و یا از من در سلطت ترک . جشای دحق که
 حکمت را درین میرونه از نیده من آگاهان . دنی شاداران
 چو مگود و سردال مدح گرفته میروسته مانند که ایک ازین
 ایستاده در حق سلطنت کوفت با شیر داشته و درخز همان
 سلطان ترک *سلطان* . ایستاده می باشد تسکای دیگر روسه میروسته
 نسبت این تفسیر نگاه بانه . نرنا همان . رویک برنی
 رشت سرج در ملک و دولت روسه سلطنت را ندیده و بعد از
 دحق فراوانی را برونه نان فراز نگه (حق قلعه) و در مگود
 رگد . و در مگودتر از دیار سوسند عاقبت حق سلطنت فرزان را
 دحق تحت تاج کوفت نشان بانه . کوفت با وجودی قسم نشدن

برقیه با بازگشت مرکز روسیه باقی ماند اولاً و آخراً؟
در اینجا سلطنت کرده و در دیگر در تمام مریضیه و مسیح را
در وقت خوربا آورده و باز در وقت تمام را در خودی مسیح
تغلب تون و ضایع قرار داد . مریضیه نیست اگر
شهر کثیف بیش از تمام شهرهای روسیه مریضیه نواحی و کثیف
و آبی شده است روسیه گله داران بسیار داشته اما گله دار
کثیف یعنی گله داران بیگانه - اما در این نقطه کلی بوده
و تمام این گله داران از تمام سایر گله داران برتر شناخته شده است .

سبب برتری تنها امنیت و ثبات بوده و عل این گله دار و خانان
شاه با آن امنیت شهری از سایرین ایجاد داشته است پس کثیف
و در تمام شهرهای روسیه همراه میانی بهیض حلق از امنیت دورتر
تسلیم گردد و غیره و به بیانی محدودین پس است و بی سلطان
بزرگ کثیف میگرد و بی جانگی در بفرقه ملاحظه وی عل شاهزادگان
از این خانان قرار گرفته و چون برای براد سلطان که مسبب است او
این شاهزادگان مشروطه میند در آوست تمام روسیه از این یک تا بحر
سایه سلطه برگرفته برای امنیت از هر مریضیه سلطنت آورده میند
در سایر امارت نشینا بزرگ بهیض و تیره ترست و صاحب پادشاهی
تغلب میباشند و در هر مریضیه ملاحظه سلطنت برانند پس حق
تغلب میباشند و حق حق آگاه را در روسیه تیره میگرد از هر مریضیه
تغلبت این صاحبان مریضیه و در تمام روسیه و در تمام سلطنت

مهاجرتان با روسیه بزرگ :
جنگ برای حق شهری و ثبات و ثبات کثیف : و در دیگر بزرگ

حقوق عمومی جاریه در سراسر ارث مرده را درباره فرزند نامی
و حقوق ملی تمام جاریه در میان پهلوان پس ارث را با برت غضا
فانواده تخصیص نکرد. جنگای داخلی و داخلی روسیه همه جا از کشور
این دهم حقوق آبشور داشتند. اتفاق صفای در حق دین
کامی روشن و آفتاب بود ولی مشاغل در شش ماه اول ماه
تغافل میسر بود.

ایرانیان در این فرزند از فرزندان ایران در حدود مرز حق
سلطنت بر داشت داشت داخلی اراده نگذاشتند و در سراسر بود کردن
داشت تحت و تابع کف کرد حاضر در این ملک ایران داشت
بفرزندان و غیره توصیه کرده و این را گفت تا از فرزند پس سرانجام
ای از فرزند حقوق میسر مردم شدند جنگ مرز ایران و سرانجام
سویا و سلف بود ایران داشت بر صند بر وسیع از این وقت
سلطنت بر ایران داشت داد از مردم خارجی به سایر امپراتور آلمان از این
پایانده گریه ایران داشت خانی بر وسیع اعظم و بر پهلوان داشت
اختیار کرد و سلطنت را با بر سلطنت با پس دم. سویا و سلف
تجرب زمانی تمام سفر برقیته و این در این مرز و در این آن
من نامی داد از سفر مرز این که در این فرزند فرشته از داده
حرم نگاره شد ترا صلح کردند این هم عودت بر غیر
سکونت های شایسته می شمشیر داشت گفته دیگر از این است صاحب
سخت گفت در این صورت که در این وقت توانست کف بر وسیع
هم نگار (۱۰۵۶)

خود او نیز میسر داشت (۱۰۵۷) میسر سویا و سلف
بدان صلح با این میسر میسر است و این که در سلسله فرزندان
ایران داشت خاتمه یاب این از فرزندان سلطان موقوف بود و بود

نیز فرموده « من عذر ازک و استیلا راست گفتن
 دادیم بکم بخود و نیز حساب سازده از ششها کردند .

اختلاف دیگر مابین سلف و ارسطو اینست که سلف اندیشه را در دین

موزناک ، اوکد صاب و سگور ، بنی دشت مرم غور بهر آس

گرسنه بر سوزان تو دلکش شومند

کدگری از سر مدد یافتن ما را علیار برگ و ستمگر لوح مونی

... ..

۱ - ۲ - ۳ - ۴ - ۵ - ۶ - ۷ - ۸ - ۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶ - ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷ - ۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۵۰ - ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۶۷ - ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۷۳ - ۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۰ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۵ - ۵۰۶ - ۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۲۹ - ۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۴ - ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۳۹

حضرت ان راسخو بر صمد را در صحن میں یہ نصرت ۴

برای مطالعه و بررسی کتاب از کتابخانه و کتابخانه های ملی

عانت کلین و مری بری مطلق ذات البس و رستی شود

مجمع آراء (۱۱۰۰) لا ارضي شئ من هذه المذاهب

(عذر درویشی) - در صلوات بر سر ارضی بجا می آید و در او

از امارت نشین فرد بیخود حیات محروم نشد

خاست درین بعد از صفیه این قصه بر زبان شهباز آمد

با پولستی؟ ^{بدرستی} گفت فرقی هم کردان ندارد آورد خانه

بعد از آن از خان این درین عقد کان بود اقامه کردی

دیگر نه اسیر آمدند بر مدام سر لای کران صف کریم امام زکریا

دستور می فرود است نسبت به میان نسبت برشته از باز عود سر نهادند و

و علم داد آن سر دستانه ظاهر فخر ابره اید بخند

وقتی سرایتورکد از دنیا رفت ابدی که فتنه عالم

داشته که خبر دادیم روزی که اسماعیل خان برادر خراسان خاست

و در غیر از قبل این آثار نیز برادر جمعی از محققان اولاد
در هر مکتوب در بارش درخت و باغ کهنه میسر اراد
میباشد در آشی این حال غنای آن حادث شده مردم شهر
از آن بهره دارند که در مقاصد مالی بسیار بزرگ است گفته بودند غارت
گرفتند و در آن درخت اصرار و تکیه اهل شهر کرد
آمدند . در مدت سلطنت (۱۱۵۰-۱۱۵۴) محلیا بفرقه درویشی
و چنگلی و درویش و صوفی و درویش و سایر فرقه درویشان گروه
و فرقه های بزرگ بهره یافتند . نیز تعدادی است خدا را رانده
فریض گرفت و این روی او را بر سقاخانه نزدیک مجرک مکتوب
شده بود *Reliance* ساخته . فرقه ای شهر درویش
آنرا که این مدینه که این قوم غنیان یک در درخت کمال بوده
و بهر زبان این نام یافته و در وضع سقاخانه این درخت کلمات
از درویشا جویز آمده اند . که در مدت محمود با امیران
آلشی کوشش نمیکردند و به آلشی یکی (آرشی) را حصار
دادند و بعضی از آن *Alsh* در طرف آلشی میانی بزرگ
آوردند در میان این دو یک نگاه داشت و به تالیف و سالی
از حق سرخ بود متعلق با کرامت امیران دردم . دل از درو
سم گریخت که اشیاء گوناگون در درویشان بسیار تابانگست
مردان بزرگ بزرگ در درویشان یافتند و در وقت سیاحت در این ملک
که در این بین حکایتی از این خانه را حسن خلق نموده است و برای این
استی داشته که این آثار در قدرت بنیادی گریخته مغرب شوند
و در میان یکی از درویشان بزرگ

آج شای روسیه را بدست اعلیٰ انوار بر سر نهاد

عقدی بزرگ گرفت سطر دورا و سایر تجمعی روسیه بر لای بود
تقدیم بدست برانده اند و می کنند تا آنکه به عقد اعلیٰ را پوش کرده بودیم او
از گفت بزرگشیده و در حسن مورد اهل و گرد بسیاری از ایرانیان
فریض را در بیک گروهان و باقی بدگزاران درم . عهده را بدو در دست
مجلس در آنکه از پیش از در میان عهده را بزرگ کرده شد
دستور پیش از در میان بگذاشته که برای اهل و در دست
و امروزی حوضه در پیش داده شدی بر پشت از سرخ قری عین
« نه روزه در گوشه نشین در تربیت در عاقبت بل
یکباری است که حیات عهده ای بشان شد . بزرگ بزرگ از ایران
فرموده شد و آنرا بر سر گردانید . دولت دورا در سینه خاک
مسلمین . چه بر عقد اصول بحیث است . چه در مردگان باشد
زبان میزد را در عقادت کند . بگذاشته را به حکومت بهیچ نه بزرگ
برای هیچ غیر بعضی تر از در میان در میان بدین سبب حیات بشان
حوزه در دست برانده . آنرا بر خود سطر میزد . و شایسته بزرگ
نصف فرا گرفته سینه نایب تا در عاقبت بگذاشته شد . و بزرگ بزرگ
تعمیر نفس باشد . بدین که بزرگ از عاقبت سطر برانده بود
برای زبان و فم میزد . چه بهیچ در میان گفت . و شایسته
بگذاشته بود که ام . و زنده بود که صلح با روسیه است . و شایسته
حسین از شایسته بزرگ . و بزرگ که سینه آرد و داده ام . و شایسته
از شایسته بزرگ . و بزرگ که سینه ام . و بزرگ که سینه
: و داده از هر یک برای داده . و شایسته که سینه بزرگ
گاهی در میان عهده ای در دست بگذاشته . و شایسته که سینه بزرگ

دوست خود آنگاه را بهرگز نیت نکرده که او را در چشم نیندازد
دو زلفم به شمع زده و گویا بهر با بالیده اند گمانی حکمت
شیرین را از لعلم برکنده خرمی زین دهم را دریده و سیم را در
در آن سرگون ساخت

ماتیس « دلی گویا دوست در کار نماند آن بود که در این امر ظاهر بران
هم : سلطان زمان خود سرگشته شود و آن امروز هم نزد سلطان
روس محفوظ است اغلب بهر خانواده پیش از نمودن عمل خفا
نموده آن خود می رود بهر سبب این قصه در سر زانو نه
در جوانی حقه از آب برین خورده ام و بی از خفا
شمار بر سر این آتشک سوختم . سرم شکست از آن
در اینم زخم بر سر است دلی جوانم تمهیدی نمود (۱)
ای دلیر ویر منگ ترا در اسلحه را در بر دلی منگ کرده و روی
روان را طعنه زده « خرمی نام خرمی می گفته که بعد
عیاست و طبعه خفیه غمزه دار بود و بالذره من بود
مردم که گفتم در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
گویی ششم ! با این ای دلیر من بر تو در تو در تو در تو

زود خود با این جانشین منم بر تو

قرن ششم

شاهزادگان رسدای دین از شاه آورد و گویا « فرزند و لایق
مردان و شاهزادگان گرفت و گویا از شاه مستبد فرزند گرفت
عیاست این در خانه خانه و منم لایق بوده و بهر رعایت بچی
اینست که این شکست را بر آید و در وقت گرفت فرود آورده
است و حق این است که مستبد (۱۱۵۴ - ۱۱۶۵)

[illegible]

در یکی از نامه های منسوب به « وفتی قریشی اندکی » موجود است بنابر این

روزی در این شهر آرام یافت و در سبیل لایسی نهاد تا با وادیه مرکز

شماره داده باشد بهر قریب طبع شود و در این شهر ویرانی مرگه ای

که خارج برسان در میان صد صلح یاد کرده بود که در گوشه ای

که از رفتار وی میگذشت به سخنهای گفته بود: « که خارج بشمار

گویند بود » برای هرگز از این امکان خطرناک این است

مطرح رسیدن سخنهای گویا روز را تا در اصل دست

به شمع گویا و سپهر وصال گرفت و بعد از آن به یک سمت که خود

نیز رخم یافته از آب سبزین در غلظه سوزاند و با روغنهای

محرمت لای دار (۱۱۵۱) و آهت سربال بعد از آن به

خود رجوع کرد بعد از آن که در یک راه صدف بهر گرفت است

بهت میگذشت و باقیست روزی بقصد خود باقی آمده یعنی

در سال ۱۱۵۵ به ایت دخیل گویا در دست و در میان برای دانش

از آنجا آگاهی بسته شد بود و باقی خاطر خود را نسبت به

که با اعزاز مقام و عنوان نگه داشت از دست (۱۱۵۶)

یکی از شخصیت های شهر اصفهان به نصایح گفته است « منت مدام

که هرگز آگاهی دشت ما را از دخیل قریب صاف دشت »

مسیر تحقیق بهر اندازه آید یکی از ایشان عنوان نگه داشت را

نمود گرفت و دیگران را با این خود قسم کردند و این دشت

است یعنی هرگز بهرین مطلق از این دشت و باقیست

روزی نهاد هرگز از باقی رویم آن و بهر آن

فدگت در هرگز ملک بقصد از این نامه بود

در ۱۲۰۴ با کوفت بهت بولستی که اولیج ای وکلا

فرودی گرفته بودند جراح زنت زبانی خاک که برادر سیرال

مکذ و سید بود هیچ گونه نظم و نظم دوام داشت و هیچ سبک

اداره نظم و هیچ نوع میان سیرات در آنجا مستقر نشد و نورانی

روسیه حکما هر چه از طرف طبیعت رانده و از خانه تهران

و امانی بود و اقل برای زخمان اما اثر نظم بر سید و سیر

روسیه در ارتش نشین بهیاس است با سرتیپی بلند که بخت

صحرای عرب می سیدهای یافت و از محو ارادان نماند

سرتیپ آنرا از دریای سیاه به سیرال از سیرال در سرب جدا

کرد

فصل پنجم

روسیه بعد از سقوط لیتوان . امداد سیرال و گالیسی

(۱۸۵۶ - ۱۸۵۷)

آمریکا و گالیسی در سیرال (۱۸۵۷ - ۱۸۵۸) و در این تجربه سلف مطلق

شهر در (۱۸۳۸ - ۱۸۴۲) حکما و برضه و گورد

مکذ و سید (۱۸۴۶) سیرال و گورد (۱۸۴۰) -

روان (۱۸۴۵ - ۱۸۴۸) در سیرال و سیرال (۱۸۴۶ - ۱۸۵۰)

و گالیسی

آمریکا و گالیسی در سیرال (۱۸۵۷ - ۱۸۵۸)

و در این تجربه سلف مطلق

بعد از سقوط لیتوان . روسیه و گالیسی و گورد

آن تجربه . حسب و سیرال و گالیسی و گورد

ش . در سیرال و گالیسی و گورد

تاریخ روسیه در ارتش نشین سیرال و گالیسی و گورد

جز شیرین بر آن علاج بر خاستند آنرا او کیمیت در نامه
آن داد کرد و یکی بر آن شادان سلف خود نه و کیمیت آن در
و گوید که شیراز پای نافع غری شد نقش بر سواد
ی حبیبیه که می از راه و کان را با نیشی خود در سواد گذارد و
حبیب سوری که بر ضد عباس و ^{سلطان} و کیمیتش را او را داشت
و تمام آن من از کیمیت در خود حکایت کرد که سروده شد
و ما بهیم که در آن کیمیت و کیمیت کفر کیمیت بر کیمیت و باج
به نواک مرغ داشت

بر از برادرم دوست و آقا که کیمیت با آن غم آنماری
که به او ایوان کرد و ایوان سواد را به عید و گوید بر سوری
خام کرد و بعد بر آن کیمیت را بر حرکت و بر حرکت
خند و کلامی کیمیت ۱۱ سقوط کیمیت سواد بر سر و کیمیت
نابودن آوازی و گوید ۱۰ و او را کیمیت
و نامی داشت آن کیمیت (استبداد بر آنماری) کیمیت ایوان کیمیت
باز کرد کیمیت و در آن کیمیت در آن کیمیت
و در آن کیمیت کیمیت کیمیت کیمیت کیمیت کیمیت کیمیت
و گوید کیمیت کیمیت کیمیت کیمیت کیمیت کیمیت کیمیت
مهر و دوست از آن کیمیت

سید کیمیت کیمیت کیمیت کیمیت کیمیت کیمیت کیمیت
و کیمیت کیمیت کیمیت کیمیت کیمیت کیمیت کیمیت کیمیت
کیمیت کیمیت کیمیت کیمیت کیمیت کیمیت کیمیت کیمیت
و کیمیت کیمیت کیمیت کیمیت کیمیت کیمیت کیمیت کیمیت
و کیمیت کیمیت کیمیت کیمیت کیمیت کیمیت کیمیت کیمیت

نور و دایان از برای وقت دل آرد تا حد بند بکشند
بگویم فریاد آورده که نمی‌توانست فکر بر سرش ببرد
باد غارت داده و در یک جریتهای در آن شهر رفته و باقی
سوزید و بگرفت که از هر سو صحنی نوا و در بزم ! ایصف
هرک تشال (دورخانه) را بگرفته باشند تمام دور دریا
راش داد آورده اند که بهتری از دست کسی به رسد
بجست که است در قبال برع غدا نوشید و دست قتل بری
بهر رفته بهای ایصف را در سرش حیرت آورد و غرور داشت
و این است لریه برارام بر عصاره سیمان آفتاب غنچه در دایان
سلم کرد : بسایه از دستان را از دم شیر کشید و دایان
اسیر کردند که در تاج کاپران از روی غیرتیه « بر سرش
سودان را بیک کرد و در وقت « باغچه
اصحابی که بگفتن سودان داشتند از حد صحنی نواگزین داشت
هر چه از سیمک از حقن ظهوری چشم بگرفتند دلی
با صلیح خورشید از روی میل حاکمان را به سلطان برسان
برایشان آتش غرور بپوشاند

مقارن چو اوقات بر دشتین آید برکم
سستند از دست برست . اکنون دیگر قتل او برای آقای
خویش بود با و توئی که این گشته داشت از قاضی و غرور خبری
فانست . شاهزادگان هر چند تافته بود و او را به سستند
دلی طاعت رفتار خود نامه پس را باز در دلی غم بهر پیش
کیفیت را تعریف کردند . اکنون نفاق این اعراف و زناک در دشت

ایلدیح ۶ اردو این موضع ساریال گرنه و دانه را بقدری کون
 این ناز را بر گنجه و دانه های زرد سارال گران سر سبز گسل کرده
 با آن گفت : « ساروشیاید ، اما رفتن کف از رفت
 فراموشیافت کرد و یک عجب در دل خود سر سبز بار آورد و
 او به در بدر Bellad بود پس دیگر نماند در ریه
 ز آب حفره را با یوم و ز آب حفره سیفند را که در حفره
 « نیت . »

در کل واقع بنویسید : مستند دلم « جز خداوند
از مجلس نمی نویسد « (حق بنام گفته بودید علم در گفت
دیش بنام آنکه را بنویسد و بدگفت « بود خداوند
دریافته پس گفت را بر این کار ای : تا کنون را نگرد
بر گزای دیشم تا چون بدو سر را دریده غار است
نشانگان و کنایه های بی نظیری در حق بر این گوی که با سایر ادیان
بروکار داری « نام تبعیدات و قصیدیم بر سر دیش ای
نقطه خدا را که می بینیم «

فلکیت در آید همانند معاصره بود در زیر در آید دست گردود
گرمی از دست شانه تقصیر با در میان آید برسد
در معاصره گزند. مستند فقره امر تقصیر در میان
دست یافته و در دست ایشان با در خروج خانه مدح با بر خست
(۱۱۷۴)

و حق آفرده آمد و در این احوال سخن یافت ای دل دریا
بارش بی برداشت و در این احوال سخن یافت ای دل دریا
از آرزوهای دلش میخواست زود برفت و در این احوال سخن یافت

[illegible]

اذنه و قوتی! و در این میان طالب دانش از دست او رها
 شد و این طبع را از او بر نهاده شد و از آن پس چون در علم و تحقیق
 راسته نخواهد بود و بر حقیقت همان روش ازل شیخ عارف
 از او و نام معتد است بسیار را شنیده و در این روش بر حقایق
 و افکار شیخ عظیمه احاطت نیست و حقیقتی را در کار خود می‌بیند

غیر کرده بود. حال روز چهارم اول هم در سایه صلیب است
و شمال سج روی برت. بر اعراب خفیه یا نه بود. کینه حسن سالمه بود
خیزدن را ^{از} نیست داد. شکر و مدبر با هم برای بجای در تندی رفت
اندوه بخت و دل و دیر را اول شکره قرار داد. بخت و دیر شکر را
که از ادب نشی برک. بر اعراب بود. شامت غمزه از غمزه نمی
در دیکم بر اعراب. دای هر دو دقت یعنی خدمت و دقت حجاب
بشرقه و شکر خورشید اقبال دیم. الا شمس خطمه این بار دیر بر اعراب
دشمن آه و غم. حال روزی میاست از طرف تعداد در
سود بر روی کرد

حسن کل الوفا از سنی میانی تفرق یعنی از روی دوستی
و خیزد یافته. این شکره بختی حسن می بر روی است. خطمه
است که در ابرو بر خطه زبان غمزه بر روی خطه. چه او از غمزه غمزه
چیزی باقی بود. این در برود و باقی احتاج در دیر. و غمزه غمزه
شکره اصل خود بهمن است. سر برود و سر را چه از سرمدی افراج کرد
در این باطله بود. شکره غمزه غمزه. میاد. الما و باطله باطله
همی افکار. این بهر از غمزه غمزه. سرمدی در غمزه غمزه غمزه
هم غمزه از غمزه غمزه. حسن کل الوفا. سرمدی غمزه غمزه غمزه
از دست بهمنی غمزه. در غمزه غمزه. حسن کل الوفا در دیر
سلطنت بر نه. سرمدی در غمزه غمزه. باطله باطله باطله
غمزه غمزه غمزه. غمزه غمزه غمزه. غمزه غمزه غمزه
از دیر غمزه غمزه. غمزه غمزه غمزه. غمزه غمزه غمزه
سرمدی غمزه غمزه. غمزه غمزه غمزه. غمزه غمزه غمزه

[illegible]

محمدرضا علی امان شریفی همدانی
از راه ایستگاههای میان رسیدی گردانید این قطار را به عقب
برگشتی تا یادگیری صاحب خرم بفرز خود داشت هم در ایام
مقامه خویش برادر بود اما علی را در روزی قطار این خط
سازید

محمدرضا علی امان شریفی همدانی از سرزنده
روزه بود از سر این روز گرفتاری شدنی بهر سبب داشت
نشیمن را بهر دوام وین روز در میان و گذر کرده در زمان
ای که حکومت داشت قناعت فرموده بهر سبب برادرش یعنی
همه پروا به عدل - راهی شکی نیز نگذرد و رفت تنها

محمدرضا علی امان شریفی همدانی بر سر دوش خود هم فرمود
از حضرت برین رفت و در شهر همدان تا آن روز بهر سبب
تقریباً بیست سال بهر سبب برادر را در میان نگذرد
بهر سبب بهر سبب برادر با دولت برین از محل نقل نمود و بگری
بهیچ آمده بهر سبب برادر را بهر سبب برین تا آن روز نگذرد
بهیچ برست در خیال کج و فرود و بگری در میان برین شده
بهیچ برست در خیال کج و فرود و بگری در میان برین شده
بهیچ برست در خیال کج و فرود و بگری در میان برین شده

گرفت اما بهر سبب برادر را بهر سبب برین تا آن روز نگذرد
بهیچ برست در خیال کج و فرود و بگری در میان برین شده
بهیچ برست در خیال کج و فرود و بگری در میان برین شده
بهیچ برست در خیال کج و فرود و بگری در میان برین شده
بهیچ برست در خیال کج و فرود و بگری در میان برین شده

مستند همدار نولدوان گدین غوی ضمه لوه دار برک ویدیم
پشتانی رالده بر خوام هاست پس برعه همدار راکر انتر بالوشان
رسوت برست دهم کال نه که از هم ادرست فرد سرگران بود .
ای سانه برسر نولدودر یک جلد غوی تبدیل یافت مستند
بیری سانه سیدین همدار بر صوالی اقبال داد پس از سرخ
تک مستند بیان فرست باین روش براده ویدیم در کوش
صلح و صفادیم اما برور در کوش است الا بر ما از سانش
دادن پس در بادم تا جز نامه طر حکمت این با مستند
است ؟ اگر لوشان غوی غفر بر بایه سر هزار است «
ای جلد که سرفره لانه فراخ در کوش آن بعد مدبر مع
نوده بجای و دوشی تمام اقام گرفت پس از جلد برور و سانه
کلم الیه دادند که و فعل جلد بجای اقام کرده حتی کیرا
هم بشند که تقدیری پس برور داره یعنی شادمان غریب
نیل همدار را . بلی قوش نولدودر و یکوفت و برکتند چان
بسی بر قوش رسالی در مردم هم برده که این بر این شست
میر گشته ولی سیدین مستند برست غوی بجای اقام نموده و در زمان
بر خشت تر ایر گسی با باقی نگارده برور کوش همدار آتی
یکت سرراب و بر دای تر نایه تا خسته و کوفت بر زمین چیدین
شور ویدیم رسیده احمد پینک نولدودر بر ویدیم سانه
۴۱۵ آنوقت لوشان همدار برک ویدیم سده رسالی را
براده نولدور و لوشان یا ویدیم از نولدودر دست برورته بیکر
دایس داد بعد از مرگ لوشان (۱۷۸۷) برور از برست ویدیم

نشت در زن با دیش سفرا و حق بر ضد معادن و طلا در خند
مردود Modoro دوام یافت . این سوزا از راه جنگی دم
از راه دریا بهی سینه سازه طعم در دریا نشسته از راه و طلا
سرازمینه و در راه طعم سواحل را درون میزد تا حاجت برحق
در عین معادن بخت برده آتش دریاگان آغا زده معیشت
را آردار کردند

در یک نفر جنگی که در دریا راه برگشت و در یک و طلا در
سازاد و طلا در راه در راه است و طلا در یک معادن و طلا در راه
یک سینه بختی را در نظر آورد روی ای سینه و درین تمام مردود
از راه شرقی و کورد (مردود ۱۲۲۰) را بر پا خست . در یک
دریشت مردود تفصیل این دانه هم معین برگذار شد است :

شیرانه درین دریا و طلا گشتی میزنه درین کوه لاسان
را در باسی جبهه و طلا در کوهانه بای پیسته شایه لکین
نیزین گفت : - این درخت خالی سینه نیست که در آن کوه جنگ و جنگ
میجود و در بختی مردود درین شرق است سینه را در سواد
تا در درخت بکند ایان برگشته طعم : آن مردود خالی است که
در جنگ و درخت بسته بل (مردود) است که در راه را می برد
مردود آب بر غرض طعم درین دریا دارند آنکه معین بچوب
آوردن است . این کوه را در دریا می زنند . سالیق
نعم مردودا عن از آتش شایه خردار شده توانی آستانه
آگوست و آب بر بایس برده ایوان و سینه ماه گشته خرد
آب خردا یا سینه و درای شایه خردا و در یک و آب برین شایه
شایه را آن در معادن غرض است در آن شایه خردا در مردودا

دست و باز هرگز از دعا پرخت نرفت شکی
 از این حال پخته بصل نرفت هیچ از غای کفر از
 نرفت عزیز از این دو شست و شوی نرفت هیچ
 نرفت و نه سرور و نه غلبه و نه است و نه دانه

میرزاخان (۱۲۰۵ - ۱۱۵۶) در کربلا
 ۱۲۶۵ - ۱۲۰۵ در کربلا

کامی با مصلی تا قیامش برید میفت کامی کل خور
 ای کردت ای خیرت بوده و رفتن کسندش بیت علامان
 و اگر حاصل صاف بدوی را حق کرده بود شایده کسند
 پیروی از افکار صید بدوی و با علم فراد و او از عرف
 مجلس ملک برزیده شد عایشان این مجلس بگذاشت مجلس
 ام نرفت برید کامی شایده صاف ملک و مع دو برید
 در سایه روح الله بگذاشت و عایشان فرستاد فرزند خود
 بگذاشت و بگذاشت و بگذاشت و بگذاشت و بگذاشت و بگذاشت
 دست گرفته بود

وقتی که بگذاشت و بگذاشت و بگذاشت و بگذاشت
 از او بگذاشت و بگذاشت و بگذاشت و بگذاشت
 آستانه بگذاشت و بگذاشت و بگذاشت و بگذاشت
 در بگذاشت و بگذاشت و بگذاشت و بگذاشت
 و بگذاشت و بگذاشت و بگذاشت و بگذاشت

این یک مکتب بگذاشت و بگذاشت و بگذاشت و بگذاشت
 سری خود بگذاشت و بگذاشت و بگذاشت و بگذاشت
 از بگذاشت و بگذاشت و بگذاشت و بگذاشت

بست برقی و به نامی میسار و تحت زنده گران گشتی بقتل
ناتوانی کرده است این بهر سر برد تا خانه صبر گامین
بجز بود و بدو نیز اظهار کرده که آن نیز بری بکارت سلم
ایشان نماید و بدو را بر سر فرستد با عارف و کشفه بان
در ملک بنگری گرفته بود؟ کریں را محو شده گفت کجاست

بروان شاهزاده دینی سرور (۱۱۸۸) ۱۱ بعد Bela
او شاه بنگری شاهزاده گران را بهر می کشید او را فرار آورده
چون جدی بر سر داخل لاج گردید و در آنجا با کمان تغییراتی داد
آخته خود طبع در معرفت ملک بست که عارف بکسر بر نرفت
فرمان داشت . بان می خود و بدو را به داخل آمدن لای
او سر فرستاد آنجا ملک است احدی که قبض است نوع نیکی
سکون بر امالی گامین از دستو سلطان دین نشان گران
آمد پس بکمان را فرستاد بدو را و او را بفرستاد
و در همین وقت از حبس فرستاد و در امر او را فرستاد

باز بکمان میاید بود

چون بدو بر سر دین دینی تعیم گرفت در جانی
بسته در گنج حاضر شود برای تمام شهر در دهستان بای
مرکز و گاه نیز عادل بدوی ملک دین تسل کرد و او را بکسی
را در نزد جمیع ستم در آورد و او را بای برادرش حاجت عارف
فرستاد و او بکشد

دین این بار قلع و قمع را در بر سر آتش بل بود
شیر بست آورد و بهر شرف و کرامت را قدری امش
داد و نام دارد کشفه صفاتی و او را به Adiloube

فرب یعنی بگردان دهستانان که گاهی شب دهان ترک میزد
مردم دهستانان شرق یعنی دولتی حضرت گرفت
برگزیده در ۱۲۴۸ مطابق قمری بهار دینار گنج خالص
در عهد امامان حضرت داشت الله عز و جل که در آن وقت
بود که در دهستان مجاوره بود خانه قرانی میگردید سیرت قلمه
بر او رس گرفت لکن حکمهای دریا دیگر نداشت

استدعی عظیم منقول کلمی را برای سرت داده دانست
بکار دیگر هم از کلمی را به دینار که حکمی گرفته بود برای
ترفع حکمت خود شهادت نمود و از خبر برگردن آید چنانکه
منقول در آن وقت معلوم آمده بود که آقاها در این دهستان و بودار
را خوانند و آن افسانهاست که نیمه آینه ای این خبر نموده
سیرت کتابت و مصنف گردید نیمه آینه ای این هم ادعای میرزا
کلمی حساب و بر چاقی بود در کلمی که از نصرت حکم سلطان
ماند و قرآن صفا که در این اهرام بر آن شکل داد و دینار
کلمی از این کلمی را در این بود که آید قبل منول گردید خان
منول در وقت «عزیز گردی که خواندن» باقی Baky

ادرا با اینها در دهستان از هزارهای منول مساف کرد و چون به
شریعت خود آید این میفرستند به الله این نوشته نیست علم و کرام
شرایع بود و در دهستان دینار فرج چهارده منول را در درون
الکره گردن میبرد حکم را کلمی خود را در میان الخطای عمری
نموده پس بگری کلمی روی ترجمه گردید تا برای آنکار
دو کلم از دینار مساف خود در این تمام در منول تحت اصلاح خود

بارودی اهل صلیب نمی سازد که در این جهاد بخدمت سزدا را بفرج کرده
اینها را به هم آورد زودتر گاهی خود خونی خدای تعالی بر دوشه و جیح
و جفاکان سلفی برایش فرستاد و انیل در درگیری برست
آب در میان آنها و در آنجا بر سر آمد (۱۲۵۴) باری
جهاد صلیبی بخدمت آسیایان و اهل صلیب فات ایمن و ایمن و ایمن
سرگرفت و انیل ملاقاتها را در میان آنها و ایمن و ایمن و ایمن
خود سلفی را از دست نگذاشت و جنگها را با آنها و ایمن و ایمن و ایمن
نیز فرمای برگ برده است و جیح تاریک شده « خونی نظم
در آب شکر او » ایمن تاریک آسیایان و ایمن و ایمن و ایمن
بسی فرمای الله بخدمت و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن
که اینها را بفرموده است با بسیاری از سلفی و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن
که بفرستد را بفرستد ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن
ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن
تبع فرستد را بفرستد ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن
خونی از او سلفی و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن
و جفاکان سرزند و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن
فرستد را از سلفی و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن
باید سلفی جنگهای داخلی و جفاکان و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن
و جفاکان و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن
سلفی و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن
منازعه بین از روی گامی و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن
منازعه بگذاشت و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن
منازعه بگذاشت و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن و ایمن

یعنی از دست لغز و سرگردانی آمد

نصر دسم

جہاں سے روکی : نوگورد : سدوف : ریانا

(100000)

لوگوں کو دیکھ کر : کھٹکے با حلقہ دہان - آسپات برکورد

معارف، علمی، ادبیات - نثر و روایات

مولود در رب

نورود از قدم بدم من از عهد عشق در سیه سال غربه مرز نسای

۱۔ منہ اسدوالاں ایں نہ اس شہر کی طرف نہ منہ

باشد و این دانشندان مدعی مرضی مانند کومستور ماروف

نواد آقاخان بر پهلوان خوشی سینه و برتری دیگر ماسکواں بکند .

الملك محمد بن عبد الله بن عبد العزيز

34. 6. 85 - 10. 10. 1900

1870

برای این که در این کتاب به این موضوع پرداخته شود

سین ہونا بروائی روسیہ نزد غارتہ

تواریخ از قدم بر دو قسمت تقسیم دی قسمها بر سه مجری

و دهانه او خوشی از هم جدا شد که از دهانه ایس مجسمه گرفته

وخرید و نامزدی در این حال ^{در این حال} ضلع تحت تصرف قرار داد

در دلد و در ... کلبی ... سردف ... در ... شاکوه و در ...

در میان دو کوه در میان دو کوه است که قصر آصف در آن است و در میان دو کوه

۲۰ و ۱۸۵۴ تا ۱۸۵۵ سال در باره دریا

3. 12. 1910. 10. 11. 1910.

بسم الله الرحمن الرحيم

Volstoi, Horavany, Bialaf. Antonov

2. *Ammonia* 2, 18 7

تغیر سلطنت که در نوگردد باید وقع میافتد خدا را نیز در پیش
آن پیدا خواهد نمود: چه خود در تسلط بر نوگردد بنام دین
و از روی میل برای مباد آن یک قول دیگر حاضر نمیده شد
در ۱۱۴۴ و نه دود کا بویل این شیوه رفتار و نوگردد را
جایی باز حکومت در برپاسدال را کرد و قیامیدار پایش
در باره گرفت بخودی بدل شد و نسبت نوگردد را کرد امانی
در از از خود رانده گفتند « تو بگویند را که دو فادای امانی
مرکب یا از روی از یاد بازی در جستجوی یک امانت نشی دیگر
بر آمدی پس بر نگار خواهی بود » پس خبری داده او را
بفرستند به حال به از پیش پانته و در یک وجه
برگ که امانی بگرفت و در دو کا بویل آن فرستند او را
و بنا به امانت تمامی آسانی بنویسد علم نوگردد میگویند:
« او که امانت امانی بخواهد بهر دست در برپاسدال
قرار گیرد و در نوگردد امانت بر عهد رساند:
همه ای در دنیای خود او پیش برود که از امانت طلب بیرون رفت
و سلطنت می کند امان دود و بکون بود ابتدا با عذر
فرستاد عهد امانت است پس طوف مخالفت را قهرم گفت «
قدرت یک علم نوگردد به تنها بر دنیای خود می
بود که تبار در بر داشت عذر و در امانت بکون امانت
امانت نشی قوی تر است و پشت بل امان قوی ام که در بقا بهر
بها و عذر حاضر نشی بگوید که میگوید و حق حرف مخالفت هر چه
او را امانت بر زبان داشت و داشت که امانت قوی بر سر عهد امانت
در کار باشد و چون نوگردد که شکر تباری بنا بود علی این فرقه آرا

[illegible]

دارم . منداکد شما را فراموش نکنم . الکلیش جوانم دوست صوفی
در آستانه جرم آرام بگرم . نوگورودان بهیوه اورا بهمان
سرگند دانه (۱۲۱۸) و ما ویم که اوس بگرم خود را در
اکسربهای جنوب شرق فرسوده و عاقبت عکاری کمال را امروز
کمال در خدمت

جمعی پس از غایت او برادرانه اش مراد صوفی
بخت و باج بر خواند و یک او را دست با قضاوت و یکم بر سرش
بازد . تور و سلطانی (برساند) یکی از یاران ای نوگورودان
بر قفسه آورد . این میراث را سرش گردید یعنی طرف برادر
و بعضی دیگر طرف برساند را گرفتند در دست بخت او را نوس
کلیه در کمال غریزه اذخست عاقبت ترششان زده در بر کرده
شمار کشیدند . تور و سلطانی چهار تا سوی سنت صوفی دوخته
بعد از این گفت : « اول لیکه دیں ملک بزمی بنفید منم فرمود
صدانم مرا صادق دانسته برادرانم را غنیه خواهر داد » دیں
گرم خود را ده سی کشته شنه پس اوس بر قرار گردید عکدار
که تور و سلطانی را گنج بکار میبرد خلق او را تعاضد نمود (ویم)
عاقبت جمیع تور و سلطانی را برادران ش برآوده باج گفت :
« او بجمعیست اما دوازه من نیست - و برساند با برادران
چند گفت : اکنون که بر این خطای خطای غلطی غلطی را همین یک شما
ای برادران . اعتبار قضاوت و عکدار و بخت شاست ما اوقت
همین چنین حکم راند : « شهریارا ارا که بی خطای بپوشانند
نسبت نرسین یا و ماور که تو سرگند فرسوده ای بی قاضی را بی حکم

1

وصول بعد امداد فرزند

[illegible]

تجارت و زراعت و صنعت

وادیات

فرستاده به سجده از شاه بر او کمال برآید در برگردود استوار گردد و

سخت حرفی جمع سینه با طریقی بودنی ملک خود را بجهای
 ادرت و دست توگرد و نیز احیا در وصال رودخانه بجمع
 در وصال ریس و تمام را به هم نزد که گای روی دل و رفت
 دست در میان میشتند . سائل قبل از آنکه در یکس طرفی وقت
 ملاحظه ندارد شود گای در میان آن کس که در مرکب از هر دو
 سرشناس و کفایت و کفایت و اقصای تمام کت مورد نیاز

در میان

مقامات سیاسی و مقامات مکرر و جات بودند اند:
 ۱- بر ساریه که در ساریه آقایی معمر و گستر تمام این میانه
 و این مقام تقریباً با دوازده مقام سلطان و دوازده مقام و این
 بر ساریه را از اقصای خانواده های کس که به هم می پیوندند ؛ و در میان
 آنها قطعی یک خانواده دوازده تن به ساریه فراوان است . قاضی اول
 بشر دفاع از اختیارات توگرد را علیه دار بوده و در اختیار قضای
 در حق توزیع صاحب باطل و شرکت و کت او شمر را ادا نموده
 هر یک را دارای نیرو و هیچ ساریه را باطل و کت دار داد و با هم پیوند
 هر یک ۵- ساریه (سیاح معنی همدار) که در ساریه آقایی
 ساریه آدوکس یا ساریه آدوکس یا ساریه آدوکس ساریه آدوکس که
 ساریه آقایی در ساریه ساریه ساریه ساریه ساریه ساریه
 قاضی و کت و قاضی ساریه ساریه دفاع از حقوق و کت بود و این
 اوصاف بر ساریه آقایی ساریه ساریه ساریه ساریه ساریه
 ساریه آدوکس در ساریه ساریه ساریه ساریه ساریه ساریه
 اشغال ساریه

سند سیاسی و در حقوق توگرد و ساریه ساریه ساریه

۱ سوزنا گرامر (تاریخ صفی مدرس تا حدود سال ۱۳۱۱ هجری)

و درینا این اصول (در کتاب براد) با حذف بزرگ (با این نام)

نیز درین حد است تا به بشود قرآن کمال درانی یا با این نام

حق نمی گذرد ، پس خبرها ، از طرف زبان ، سرگذشت

درین دو گاه ، حکایت حقانی ، نزد تن حقانی شریف

چنانچه این حقانی تا بعد از انحطاط و گور در حق تا قرن نهم

پاییده است هر نامی در حق در آن سفر محمود . ^{بسته} و در واقع

میشود و در کنار درم جرم او کشته می شود . مالکیت ارضی دنیا

امیت عامی کتب خایه و حق حق مرجه در حق حد بزرگ در

تجدید نام در و در درم حد نه شهادت

تا نسبت قانونی و گور در نقطه نظر حقانی و شهادت

با نسبت برقی تا آن حد که در فاضل یکی است واقع

با این نسبت حاصل . نیز نسبت به حق حقانی از برای این

یافته و در آن است و این حق شرف حقانی است و در آن

بوده آن . از برای آن که در این حد که در حق خود هر یک

حق به حق حقانی و در حق حقانی . همچون ، با حقان و حق

سیاه و در آن حد که در حقان . سوداگران

در حد حقانی یا در حقان که در حقان یکی است و در آن

میدانند نیز جماعت کثیری هم وجود داشت یعنی دسته ای خاص بود

فرس . یا در حقانی در حقان که در حقان و در حقان و در حقان

نور آورده بود برای حقانی و در حقان و در حقان و در حقان

نمای در حقان و در حقان و در حقان و در حقان و در حقان

بشکفت و حق است گشتار باقی را هم بست آورده اینان
در حال استوار خود و در کارخانه قند به فروش و در عمارت
کاخ از کتبه های گشت فروش حساب چهارمطلق بوده و هیچ
پیش بی دیگری در آنجا حق ورود نداشت اظهاری مخصوص و محدود
این صفت تاریخی آلمانی را اداره نکرد هیچ ریس نبودند در آن
داخل بود و نه استعدادهای و در انجمنی یا در انجمنی و نه
نزد آن حاصل و در شرکت را خبر با کثرت کرده فروش سردا بود
برای حفظ نفع مطلوب و قیمت است فروش از و در آن وقت
یقین جوی می شد که در آینده آلمان میوه « در هر قرن پس
آلمان کثرت خارجی در سیه عالی را با تمام در کثرت با کثرت فروش
تکرار داد اگر پرسیده چه نیای یا هر سوزی می شکفت فرا آورد
باید گفت که در سیه او توگو و در کثرت از کثرت از او با سوز
بی همه بافته در سیه سیه سیه هیچ ادویه را بجزر با کثرت افتاده
و است و با کثرت در کثرت فروش و خود کای با کثرت آلمان گشتار کند
تأسیسات در حقی توگورد و در کثرت می توگورد است و سایر
حاملی در سیه روحانیت کثرت نقطه یکی و در توگورد و اما
در توگورد می از همه خبر توگورد می باشد . هر سالون
این آخرین گشای بوده و تبدیل در سیه فروش و کثرت در قرن
دارند تم تنها پس قوم استحقاق در سیه نه از این و نه از سیه
کثرت بل از توگورد سیه داشته و بعد از آن است کثرت
شهر را خود آلمانی یا در سیه انتخاب کرده . در سیه سیه سیه

[illegible]

سایح کدیف را بست با دود بود بحیثیت نفوذ سیاسی آزاد است
بزم را بخت کرد حور ادا آن صاف در که معشوق می ماند و دود
دیر برکت یام بود بحیثیت آشف درگ خود را به استقلال نشسته
بهرای دیر شناسانه وقتی که در بزم نهاده و در دود به خود
خویش راه یافت و در هر خبر نه تنها به استقلال سیاسی بل استقلال
روحانی و کردار را هم مزه از کردار و در بزم در دست ساز و گاه
مکو آلت سلطنت را در دود کشش و دود دانی سروده با پیشروان
خویش راه یافتی سروده و شکلی از تیر و غضب سلطان سرشت
سودمند

ادبیت درین شهر چون عالم علی که می شنود می دارد
و قانع کاران صومع نشین با ایل و خضعت بهرین خود نشسته
عزیزان و عزیزان خضعت سوداگران و مجاهدان ایل چون
آینه میا به زیر بزم نشستن خفته و در آستان الفاظ هر فریاد
نشین بر آید و بهر آن است ساری کلام و آواز و گاه می آید
از برده های بر خاک خویش جلا می دهد و این نه تنها در بعضی مواقع
و در اوان بل آید از آن تمام آن نه تنها در گاه می آید و گاه
نه گاه می آید و گاه می آید که در هر مورد در آنجا می آید
نه نقل می کنند بهر آنکه نشین نشین می آید در بزم نیست صوفی
گفته شد هیچ می آید او ظاهر گردید و گفت در آستان مرا
با دود که برای تقدیس این بهر کشش بل با شکی گردیده
نقش ما زیر درین مشت فرشته خود شهر و گور را

تا دوام دهن شود کارش ناکست

مکون روزی که دهن برزیدنشان عذرا مستی گرام

مگر دهن از سودای دهنی دهنی دهنی دهنی

این دهنی دهنی دهنی دهنی دهنی دهنی دهنی

بی باک است که در دهنی دهنی دهنی دهنی

سرخسای دهنی دهنی دهنی دهنی دهنی

مکون دهنی دهنی دهنی دهنی دهنی دهنی

لا دهنی دهنی دهنی دهنی دهنی دهنی

دهنی دهنی دهنی دهنی دهنی دهنی دهنی

این دهنی دهنی دهنی دهنی دهنی دهنی

از دهنی دهنی دهنی دهنی دهنی دهنی

طوفانی دهنی دهنی دهنی دهنی دهنی

دهنی دهنی دهنی دهنی دهنی دهنی

دهنی دهنی دهنی دهنی دهنی دهنی

دهنی دهنی دهنی دهنی دهنی دهنی

دهنی دهنی دهنی دهنی دهنی دهنی

دهنی دهنی دهنی دهنی دهنی دهنی

دهنی دهنی دهنی دهنی دهنی دهنی

دهنی دهنی دهنی دهنی دهنی دهنی

دهنی دهنی دهنی دهنی دهنی دهنی

دهنی دهنی دهنی دهنی دهنی دهنی

دهنی دهنی دهنی دهنی دهنی دهنی

دهنی دهنی دهنی دهنی دهنی دهنی

جمهوری کوچه با آلهای عقد یک آله قاجاری و دقایق است
 همین مبارک آله برضه لعلیاری لاری داده و این مبارک
 برضه نوگردد اراد حیات کرد نه . لکن جمهوری ^{است} بعضی
 خطراتی درمن گرفته بود : در سال ۱۲۱۰ هجری قمری
 سلوک در بخت تمام شریکان کشیدند در پیرد جمهوری
 درت در سال در بند هارست بربرورد آری این سلوک در
 کرد جنگی و بعضی نوگردد خزانه و در من سرخوش و گشتی
 با آلهای در بریدنی و عیال بر دین آمد جمهوری تمام « سلوک
 نوگردد بزرگ نام در شمرده . در سال ۱۲۱۸ هجری قمری
 با آلهای در بریدنی و عیال بر دین آمد جمهوری تمام « سلوک
 در بخت تمام شریکان کشیدند در پیرد جمهوری
 درت در سال در بند هارست بربرورد آری این سلوک در
 کرد جنگی و بعضی نوگردد خزانه و در من سرخوش و گشتی
 با آلهای در بریدنی و عیال بر دین آمد جمهوری تمام « سلوک
 نوگردد بزرگ نام در شمرده . در سال ۱۲۱۸ هجری قمری

تجربه . فخر علم یا خداوندی است . دنیا را بفرود

نصیه . دلاوری و دلاوری دین مرد . عبادت و کرم نفسی و دلاوری

با هم جنب و جوش خود دنیا است . در ۱۱۶۴ حکام جهان

بزرگ از لایا صبی و آقا فرزند آید و از شرق بلوت و بلوت

روی این رودخانه کرم نفسی . آن تاسیس نوزاد که امروزه نام

ی کرم تاسیس یاد گیرد . گردی دیگر حرس ارا درم گفته روی

رضایان شهر کوکله . دلت را با بخت که امروزه کوکله نام

دارد . پس در دگرده . هم دوستی در سرش و تبارک

کرد . روی ما است و آقا . در قله کله بند شهری

دیده از باد و خنق . کرمی از هر یک از آن نیست

با خا واقع بود . حکام جهان . آنی بهر آنی کرمی و پیرا حبه

چند روز در گذشت . این از آن بوی و کله ب . این هم است

شهر را جعفر در ده . اکوت و جعب خورش و دلا

که از آن مکان خیال ده . شهر خلیف و باقی گفته در این

شهر هم ویا آقا . نمیدانند . بافت هم در سات این کرد

شهر دلا بندی . این است . چه خانه ای هم فخرده بود که در این

چون یک حصار خنق . بفرش . چون شرف این بزرگ

به خنق . رسته از دگرده و کله ب . این را درم

کرم تاسیس کرد . این سران . بزرگ خنق . کله ب

خیال یا کله ب . این را درم . بزرگ خنق . کله ب

این هم است . خنق . این را درم . بزرگ خنق . کله ب

این هم است . خنق . این را درم . بزرگ خنق . کله ب

این هم است . خنق . این را درم . بزرگ خنق . کله ب

این هم است . خنق . این را درم . بزرگ خنق . کله ب

حکم این بر دست تقدیر بری (در سنه ۱۱۹۹) در کتب
 روی دوا را در وقت نفوذ فواید را در وقت بیرون
 تا نود و یک و آنرا در وقت
 بعضی بگویند چنانچه در کتاب آن سال بر روی خط
 با یک دار سنه و در مابین آن دارد در وقت است برنگ
 بر کمال شده در یو ۴ را با بخیل خوانند و خود منوال است
 لطیف را خود گرفت در سانی که گاه با هم سحبت
 پیای لفظ و نردبان کلاوی تهرانی خود بسیار قوام پیروز
 و تخیلی و تصوری را آورده اند عادت بود از نگاه کردن
 استعدادی آن و استوار شدن خبر است بر دستان
 (برخی از قوام بر سر برده و نیز در این کتاب) در گمان کافی و شغ
 آنرا در کتب آن تو را یک کتاب روی دوا پیدا گشته
 (من آدم) جلدی در آن کتاب است پس بقاصد عمل
 کتب تصنیف بر آرد (۱۱۷۸) پس روزی آن آدم جواد
 سید ناب و دهن آنای داریست حق و باها باشد لیکن نزدی
 نصیه که متعدد از شغل نیست و در حقش بر خدای تعالی شود
 در سال ۱۱۹۸ استقامت بود که در کتب گشته به بران
 روی خدای نام خود برگشت نوبه بود و دوا غیر خود را تصنیف
 که در وقت بزم بودند و سر بر آفتاب باز بسته در وقت
 این سال بر خدای تعالی حکم چهار جلد داد آنرا در کتب (۱۱۹۹)
 استقامت در سنه و آن سال در کتب با هم گشته در فعل
 دوا گریه شریک را باخته بابت خود کرد (۱۲۰۰)

Schenck Tharanda Hohenhausen Gerwinke
 Kallup Leno Bisme Monnard
 Ueckhoff

سال بعد زنده (ارادان جو کرسی) یا شمشیر (ارادان)
و این نیز نصف روز در جمل لغات (آملیه) و شرف نمود
ایشان با پیش پدید شدند صلیب سرخ بود و پیرانه پیران
این رتقانی و ساکن بود و زینت و دریاخ اوس سرگشته بود
بود بود و بعد از گذشت از عکداران در دست بران
پیش بود و زینت تحت یافتند (۱۲۵) عکس در دست
نیزت و پیش شمر را و غیب صفت مجامعه کردند که یک کوه آملی
زار رسید شمر را آملی کشید

چون به پیش راه شریف را برای شمشیران هم بود
ساخت : اوستی نگار در دست و کشید و داخلی
و گردور که این در جهت می کشید تا در حفظ منع بودی کشید
۴ - بالاخره نقای و عفره بران که خوانند بود از نظر میگی
در آمده انفرطیت می برد و انگش شالان از دست است و دست
بر آن برقی داشتند و قلع از میان از سنگهای پاره شده جنگی
ساخته شده و در صورتی از آن بران فاکور یا از عجب یا از سنگهای خرد
بود ایان سوره سن موزون قد فاکور یا از عجب یا از سنگهای پاره شده
نگار شمشیران از دست صفت کردند و در دست و سنگهای پاره شده
پس برده بود و در حال و برده بودند و صفت در دست و در دست
تا در دست و صفت برانید و اقامت گرفت همه چیز را
در آتش و در دست کشید و حق منع و منع نگردید کرد و با او آزاد
فرستاد و بران زینت و صفت برانید و در دست و در دست
۱۲۵ قلع هم بران بود که از سرز بطور شمر آملی شمر داشتند

خس است که شرای رگها - کرم خرم ، انگش ، نه دارن
 ، آفرادن ، لوز برک ، روی بونته دونا و ولار ،
 دزن ، سه گورد ، کرمون ، رنوهاون ^{سوی} نژوکر دیام
 پیسوی ، وطن ، دیزاشق و شکست هردان مالی بنا شده
 گوتهنیل و رستورا لذت حکدان برارنگد ، اوتانه دودار
 از دست دگر دودان برن آوردن بر سوس و رخترا و دستمال
 زود و جود و شکست با دونه و دانه کاک و لولوان را از در عزمی ، نام
 به ده ول و سبل گورد ، دراز رنگه من شراست که لولوان
 دیو کوه یک اسطیغ غیا با سنج جادوین شولست

کود سوز پیغم بهانی شکست گورد : بعضی بزره منجی شلق
 حایت که درین سوادان غنق مکرر سیرتتها نصیب شخص
 استغف بود که است با شرت ک نین میسر شرای آره با سوب
 شرای آره کوبک بهم یا جود که استغفات باشد رگای
 آناه ازین توانا تر گورد استغف رگای و شرای ریش
 درین سوره منجی ساد بر حقیقت قاطع غریب در ستر و او زنده
 فقره آن سلی حایت استغف و رسته بار ساد

در حدود ۱۲۵۵ نزد پرسیان سقونانی یک کرم سقون
 سقون سقون (ازین تر قون) برارنگست که شرای
 ترن و یا یا سیرک و کرم سیرک را بر فراز سقونانی
 سقونانی است است ایر براد است . درهم تر سقونانی
 شیر سقون سقون بهم سقون آردن غای سیه با سقون سقون
 اوت سبه در سال ۱۲۵۴ برادر بزره در وجود یک شکست

Kienlung, Ascherada, Almeranden, Urdahm
 Krimen, Sagarold, Vanden, Volmar, Ha
 Krimen, Sagarold, Vanden, Volmar, Ha

هم میستند بران باغ که سرزمین می
 میانی گدازد و فوق اندرست (ای صبر رگ) زهره و قوت
 زار گرفت . (برادران و یار صبح) این آقا زنده شد
 زنده طوق جنگ را کردی بران برق لیز و فیض استوار سازد
 این چشمان دلم بر روی زود بدستانی کردگان زنده شد
 طبعه انسانی آفاق در دست می توان از هر آردی چنان
 بود ولی از دوان زنده شد

تراود غایب در زادگاه مغرب بزم دینی است
 سبک (ساکین - آفاق) در کمال کمال و حد مسافرت خوانده و صاحب
 می خیزد شد سرودی . دایره خود شکست برون (دو چرخه جنگی)
 زدن است را چنان فریاد و درد : « در آن زمان بر چرخه جنگی
 بر چرخه زنده ، حاصلی از غلبه گرفته کرد برادران
 و از برادران است بسته و کارکن فریاد داد . ساختند برادران
 چگونه سراج ؟ سرود بخت آردم غلبه غلبه شد با برادران
 برادران بر سر برادران و کار سرود بختی از دیر لایه (استون)
 بر خاسته و از دیر لایه گذشته (استون) است « زمان گذشته

زندان گشته و زمان از تاریخ جداست . اوضاع رنگارنگ
 زنجیر گشته بر روی آورنده گشتن با زار غریب گوی
 را در دهم فرزند سرایگان آورنده ابرام ، از غایت زنده کرده
 را از برادران سرارت و از دیر لایه غریب غلبه غلبه شد با برادران
 بر دایره صلیب دار بر آید دهم در برده غلبه غلبه شد با برادران

برون آوردند و بر درختان موه دار و درختان تنگی و لایزال

در چشمه تنگی می کردند و جلوه کردند . بر فواران کاف و

نارون مارا و برزین بکر خورش بر داشت کرد (زود آمد)

فصل پنجم

نمارم و سولدن - ریت رسیه

نمارم و سولدن - جنگهای کالاک ، رمانان ، کرنا

و حقیقت : سحر رسیه - افسانه زونگی - ریخ سولدن

نمود نماران در اساطیر رسیه

فصل ششم و سولدن

آسیان سولدن رسیه ساهی با سولدن سولدن

میاد ! سولدن سولدن گول سولدن سولدن را از لاک

صفت در یافته بود ؟ مردمان سالی سولدن در سولدن سولدن

آورده که سولدن در سولدن سولدن سولدن سولدن

بکر سولدن سولدن در سولدن سولدن سولدن سولدن

سولدن سولدن سولدن سولدن سولدن سولدن

اما در سولدن سولدن سولدن سولدن سولدن سولدن

آورده از سولدن سولدن سولدن سولدن سولدن سولدن

این سولدن سولدن سولدن سولدن سولدن سولدن

ناری رسیه را در سولدن سولدن سولدن سولدن سولدن

طبیعت برای رسیه سولدن سولدن سولدن سولدن سولدن

دعای عالی رکن کفر : درین امره « علما شاهی
سبک آن را فرارستید : بیکس نه نیست نه آن که بود
از کجا بایدند کدام این را می رستید ... تنها همدان می توان
مستقیم و شایه مردمان طبعی هم که در رشت (دکتر بصیرت) رشتند
از آن خرفی بدستند : وقتی در نظر آید چه کسی در رشتی نظام
فرارستید معلول برانامه اردمان رشتند و هم امروزه در محفل
در دل زور یک دم و سه لای و اینان چهارم را می دانست
مردان هم هر یک رشتان را می دانید : این می از هر کس که بخواهد
بدی فعل و غیره معلول که جامع و جامع شایسته داده
در کفایت « باید از آوردن و از آید با نگاه که در کس
هم غیر رانیت و نبود همراه کرد » روانی

(فایده) : یا تباران علی الطاهر قوی بودند از برادر
بزرگ منزل سکوی در دهنه جبال آتانی که با وجود فقره تباران
چنین بار ملک و این را چه بای فرقی برسانند و همین که
از آن بعل می نظیر ترخیص است که ترخیص چنین یا بدقی روانی
در سرتیج بگوهای اولین از قبیل چون واکار و سایر اقوام می آید
بعل آوردند : یک نشانه چنین از قرن سیزدهم « تباران
یا (دایان) تنها با نگه داری سردکار دارند : در سقیم هرگاه بچکان
رو دقت بود و هم در سر و کمره دیوار یا شهر می آید چیست .
نه خط می باشد نه کت . چه نام و قرارداد را با صدای بلند می شنیدند
از کودکی اسب سواری و تیر اندازی بقصد سرخ در سر فرا گرفته و از اسب

سکاهی کتب بختی تا در تنگی مقل و درین خود با برده این نه فرست
خوشی دارند نه برست آفتاب . از همدار گرفته تا یکدیگر بر سر مردم هم
گرفت حیات بخیزند . و در هر دست بکن و از آنجای چاک
درستین می یابند . برادر قوت است در ضیافت بهوش
چرخ و در دست است بران سالخورد زنده همدان و دردی آن
توانند . فرمای نورس و در پی رعایت و یکی از آن در پی
و تازی را که در دست میانه . و آن در پی هر دو در پی
نشان عرش را به نشانی مرد . یک نرسید سال این بولطم
طالع آفتاب بر سر ستاره . در هم تعدد در فضا و در هر یک از آن
و نشان برادر سینه . این قوم چنان بی حاشیه و بی رنج
رسد گوید و در خود توبه می شناسد . اما بی ایمان سال دادند
از شنیده از آن گویان پس در شهر آفتاب شد است و چون
از شیر خورانی با آب سر می پوشد می شناسد . بی گزیده و با طعم
و جلوه داشته ازین کاهوه هیچ چیز بود . بگو که در فضا
خوبی بود . « مرد است بخوبی در هر یک از آن گزیده است .
بصفت اوست می بیند . بر سر او در پی هر یک از آن
برای در گزندان . در هر دست صدای از فضا و در هر یک
و در میان خند آن در گزین سلطه و در هر یک خند تا بهار
می برد . برای تغییر یک قطره و در هر یک از آب و در هر یک
بختی . اینک در قابل این بی حاشیه و بی رنج
نور در گزین هر یک از آن را . از هر یک و در هر یک از آن

دانیل حکمرانی ، مستبد و بی رحم ، کلاه زرگر کوف ،

اولد کوریک ، مستبد و بی رحم ، و لایم سوسند

و نه بود که حتی من حکمران زنگر بود و کشت این همه

برای پسران گریخته ای که با دستان باستی خان دولتی

پس از ترکش در آن اردوی روس بر من دین بر منی فراموش بود

پس به کوه سی خیزد و فراموش کند « ما از طرف خداوند برای

گوشه ای دولتی ، بیگان و بیگانهان فرستاده ام

پس صلح با ما بنده که ما را با شما سر جنگ نیست « بر سر این سلسله

دینی که مردم آلمان را هفتاد و نه نفر از کشته پس

در صحرای فرشتگی لاله باقی بماند و بر جبهه لاله

روز خانه که می است که در جواروف سرزد نجیب را و گاهی روسی

روز خاطر سرا همان خطی در همان جبهه و در جبهه و در جبهه

که نجیب را و گاهی زننه در آن زننه ی زننه با آن زننه ی زننه

مستبد و بی رحم دانیل کالچ و اولد کوریک و من ارم

برای امر از شرف غلبه و در آن جبهه کافران زننه و در آن

حکمران کوف را از کوریک یا از کوریک یا از کوریک یا از کوریک

لایم و دانیل کالچ و اولد کوریک و در کوریک و در کوریک

استقامت و در کوریک و در کوریک و در کوریک و در کوریک

عمومی و در کوریک و در کوریک و در کوریک و در کوریک

و در کوریک و در کوریک و در کوریک و در کوریک

و در کوریک و در کوریک و در کوریک و در کوریک

و در کوریک و در کوریک و در کوریک و در کوریک

و در کوریک و در کوریک و در کوریک و در کوریک

گفته دادند معاذ که حله برگزینت سیدلف و بافتح در
بر قلم حکم کار کارا شرفاء است و از عرف بقدر ساء
سزایانده با حال نفس در صدد برانده برآمد تا آن شرط
تسبی می شود کردند بر ایام آقا حله برگزینت برآمد و در خدا
از عهد بر این گفته بشود که سرهای برای برین و در دنیای خود
بر دارد حله بر قلم گردید اما بعد از در عیت شرط حکم قلم
فهمید و از دانش راصل تمام کردند و در دوا دانش بر کار
خفیه خفیه تا آن حال خفایت علم و بر روی دیگر ای شکل سرور
و سوادانی نگه داشته

[illegible]

تأدیان باطل تحریک بر سر کرده شد سس ثی زنهان
چندین نام اولی فی اولی مقام ثانی بر سر رسید و برادر ده
خود با تو را دروازه غیب گشاید ارد ۲ طریق از دهم اولی
مقدم است ۱۳۳۴ بر اردم سس از نیز هم تا دروازه

یک جفتی در دست و طغیان در دماغها. سر راه بر ما تو نگرند
 سیل جان کن آ (کرده دماغ) در نگاه کنی و گزرد فراموش
 پس بطرف مبر سرت رو شود در دماغی راه تله لک
 کورنگ (در نزدیک کارگاه) سرت دراز تا آران را باز داشته
 و عیب است بر آگاه فیکه آرا (مهرنگار) نام دانه
 نفس آرا قتل عام د گدازش و اس را که نمرد لک بود
 در غل غرق ساخته

[illegible]

دولتی انجام برده و در تحقیق های گامی دیگر در راهی را خود کرده
و اهل کثیف بشتابی دتری دلاور برار کالیسی تا در امان است
از خضار ای است مضافه نموده پس لکهای دم خصی شسته
و دوده آنرا با برهمن ای جوی پاشیده اوین در امان کثیف دول
مقره یا رملف گرد آید و در ای امروز ماه شده خان منزل
برهان دتری دلاور بخود لکین مادرهای رکن را بید بخوت داد
این تراجسم بسیار بولک بود حتی مقره آرام عایت نموده
از لکهای دم امروزه بخرجه باره کاشکاری در موزه کثیف باقی نیست
ست صحنی و صحنه کما و صحنه است مراح مرموز (۱۲۴۰)

دولتی و کالیسی بار نیامد که هله ارشاد از موزه مضافه بر
شاید در اوقات نام رسیده بجز نگردد و در این سالن مرموز
نماز گردن نهاد هله ارشاد یا مرموز دیگر خفته صد بار
مرد با دست کشیده شده زمان بیاورد که مرکز کار کردن نموده
و دوباره در جبهه های گوناگون مسور و با گردنهای رکن و جوامع
آنها را برین دو صحنه و صحنه های مرموز و دولتی
در نزد مرموز و در امان حق در داده است کالیسی مرموز و
موراک رخنه را امانده میخانه

از عمل حق شکت کالیسی است و در تریجی شود
میران بهرستان کار امین می شد کثیف - اگر چه تا امان
از تریجی نظریاتی از رکن مرموز بوده و این مرموز و مرموز و
در تریجی نظریاتی از رکن مرموز بوده و این مرموز و مرموز و
بوده لکین تا امان از حیث مرموز تفوق تحقیق داشته با تو
شام بفرمانی فرستاده مرموز مرموز را بر مرموز کثیف شده
ای امانی مرموز مرموز مرموز مرموز مرموز مرموز مرموز مرموز

در دینای حکمداران ایچکهای شهر را با خود سازد که بجهت ویرج و سطل
 یزدی سولدن سینه سرنگند. یعنی آتاران ملکت دوسیه را بر هفت ضلع
 خورشید بابت نفقه و نفایز دریافتند. - اگرچه در میان بکرا آثار و کانی
 معنونه کورهای که اردوی مرکب از سواران بحال اتمام بان میگذاشت
 - قوی که فرمانبردارش جمعه باقی سوره بود از مژده یک سرباز
 جنگی بشار میرفت یعنی در دوسیه اسراست دشمنان تنها بکرا بر میگذاشتند و
 دشمنان که توده جمعیت را بکلی میزدند بدون ابراز کفری عاقبت گردن
 بخبر بکرا بخیر بکلی میسوزند. - در میان بکرا بکرم فرومایه
 زبون نیفتادند چه آثار و معنول بفرمایند و بکفری در مرق زنی
 گرسه عالی را از آوازه نام خورشید بکرا بکند. اینان از نفوحت خورشید
 سرست غور گرفته و بکاره خدای عظمی جان آفرینانیه و بکرمیت
 گردی از سبیل نیز گرفته. اینها را برای فرشتی در ملک سوزیدند
 بر هفت

دستی و دولتی دیگری دین شد که حکمداران کالیسی
 دولتی و کرم کرم را رسیدند تمام اردو بهر کس در افتاد
 با بکرا که حکمدار کالیسی بشتیانی فرایسته بود عالم سحیت را بصدع
 برگشت بخانه لونی نهم خود را برای جهاد و جهاد ساختند خود را
 دوم بخت امپراطری حکمداران سبیل من فرشت :
 در امپد رمان دیکت بی جسم در ورج زاریه اکنون حکمداران
 دیری که به آنها بکرم داشتیم بکرم نروند و با بکری رفته اند
 آتاران ملکت بکری را صادر داده بکرم لینیق را در سبیل
 با حکمداران بکرمی داده اند و بکرمی در دار در افرین (مردی)

حسب دافع ویرانه از سلاطین دودان و دیکلی بارنامه در حق شریف
 یک اردوی برکت بفرماندهی پادشاه بوم و دیکل افراسی و لاری ترک
 میرد باریکانه خبر ترک اوکاتی امراطور دم تاران که در حق
 در گذشت با تو از غلبه زین باریس خوانه و انگی نمده
 قشون قریب یک آلف بکم ضرورت در بکارش گرفت و
 آن سرزین و کتای بسیج در واکا نهی آسیا و اردوی شرقی راه داشت
 با تو قشون را در ملک همی و پنج و دارای برج و باروی بسیار
 که در انیس جمعی از دست تو بدید و بزرگ آواکانی بیشتر داشتند
 مقدمه آنکه سیل مدی منحل بر سر اقوام اسلور فروریخت
 سقار این زبان با تو روی یکی از شاعری و لکای
 سغلی سر آلتیا را بر افروخته (اسرای) بی نام نهاد و این شهر
 با تخت تاران گردید در یک امراطوری مقتدری معنای (اردوی زین)
 که از قبل ادرال و محروزی تا مصیای داریب سایه گسترده امراطور
 برزید نه تنها ملل سکای آثار منحل گردید که خط خند بی توده اقوام را
 بنام خود اندید بل بقایای از اقوام بیایان گرد مانند بچکها و پارس
 در مصیفا اقوام ترک تر در آن سکای در زمین ادوگامس و قمری
 امروزه ظاهر از بخت بی بچکها و دوتسی اندی اقوام ترک
 های هم چون تاران کنون که ساکن تاران و دست خنده در سکای
 کنونی نیست با اقوام نواحی مستقر در انحصار امراطوری وسیع حشون
 سرزین رسید و در جنب مشرق طوایر واریجیه مدت در حق
 دیند هر اس و بندگیش نگاه داشت برایش اول مکرمان یعنی

که هم اکنون با بدلت تو در آینه ام ۱۱ و چهارم از حرف خوش
برای دفع از این درگهی حاضر شده یک چهار زانی با چهار دستی
تقابل ساخته اند در دست صدف را زینت زیا آفریده تعلق
سپهر دین استغریز را دریافت و طلق لایح خطاب بخلای ابرار
نمود و دیگر کمال آقا برون از ملک سرمدی با دعاست پس باز نگاه

سویان شکل در ایروا کی از شمع های جوی تو بجم برود دور
چند خال آینه بعبت تو کی صبر گردید و صبر در آن صفت
بهر برکت کار دیگر بر نهان شدن نهانی کی ز سرسین
سبزینج تشریف آید آنجا نیاید بهت اسرار برکت در خانه
الف در رنگی بایست گرفت چند ترا در حلقه آینه

گشوده بی از روی آنی شایه فریشت را شب تل از
چند با لک در حق بگویم که شایه لغزین بگشاید سحر اسرار
ویم و در روی آن دو شکل با راضی و خوش بر نشسته برون
بسی مردی و گلب که بگشاید فریشت شایه بیدم انقص
و دیگر نبرد های سبکی را از آینه های رسی لک های گوده اند مانده

کامیابیل ، سکلاف مکرر دوری ، زان و لولنگد چای
کو خیمه بریز را برین آینه و خود الف در نوس که بگشاید زلف
نهر فریشت را در چشاه بریز نقش نمود الف در با وجود این کار
در خشت نمانست با اهل مکرر و بارز اندکی به خشت فریشت
از نگارنده ^{دری گشوده} برون بیدم سر زنی بخت

چهار فریشت سرور بر روی انجیدی دلی این کامیل دم

دست ششانی بهم رسیده چه زهره مشکلی نایز شیرشانی
مکنان از تو گویی شهر سکونت یارنده تو گردود از تو گرفته آگاهی
عربی بروان تا بهین تو گردود بسته قند کوهر را در خانه ای
تو گردود شرف بنواخته دهر روی توست را در آینه ای
بشرف در آورده تبار تو گردود را اما دوری دست از آتشکاهان
خاست گوهر در پس زبان قیال چو در لایق و دهان
تو گردود را با سیر و بهار یارین صبر را بخت برده بخت
الکند زکی را از خورشید آفت برک دل بهر آمده آگاهی
از تو گردود پس از تو گرفت برده و در خانه و دور و دور
و حق شکست داده شش را از تو گرفته و در خانه
بسیار سپرد جنگ درین دور و دور و در شش پیدا دو
خوشی در آتش و حق تو در آن را در شش رفت پس از
بیار آلال و در صفا سوزی نگار را در شش رفت آلال و در شش
بدرود درون کینه ای دریاچه میس با شمشیر جنگ در راه
و در حدس از تو گرفته آلال این شکست و در حدس و در حدس
و در حدس از تو گرفته آلال این شکست و در حدس و در حدس
داد بر آن خرق در پس و در شش رفت آلال و در شش
بهر از آلال و در صفا سوزی نگار را در شش رفت آلال و در شش
بدرود درون کینه ای دریاچه میس با شمشیر جنگ در راه
و در حدس از تو گرفته آلال این شکست و در حدس و در حدس
اما کله از تو گرفته از تو گرفته و در شش رفت آلال و در شش

بجایان و عهد امانت را با بر سر گرفته بهادر ایران رضا واد طالع
این اوقات اینان چه دم از خنجر در خون خرب خورده کفانه
خون به لب در [فرزند ناکار کلب] صادر نمود وادرا و ترق
بخشید بر این مریس و بدست کف در (از روی زمین) کف
و شده است روی بنگ بخت باید بطر سوس سید و کار و مال
نام چهره بر فرار آورده (۱۳۵۱)

بعد از آنکه این مل در این مکتوب در باره
تا بر سر آمد و در دسترس این است که در این
یک جوی میخورد آنکه در تکی بخوبی دیده که در قابل ستری
و در زمین شوی و هر گونه با فاری جز در این نیست و هر گونه
خود را خزان می نه و لاچار در این بهار با این شست
با شیرین است و نتیجه این خرابی روسیه - گروه این تار
از بزرگ ادلی دور ولی فرستاده و در خوانده بود آنکه در
نمیست بر این قم فتن شایه اری و نیزه باری که و کردار
برادرش آمده رسد آنکه ^{باید} بگردد بهر هر گزیده رای
فریخ را بهجت استم اسکان در سر و صکار و گرد و تن
کس بر از روسیه که استعدال خود را نگاه است اما نه است
که با تو میانه تا این است و در این فتن غل بر میشت
الا صفا فیه احوال بسیار بفران من گذارده است آیا
کو تن از حکم من سر فراسی بچند اگر میخای ز غیبت از
دست نمود نزد من یا سکه در زمین سلطه را تا شاک
سب آنکه در برابر خود آورده برای رفتن ضایع بر این

بسر حدست نشین برگردید باطنی خوش راه ساخته میسر
با حق اظهار کرد که بهر شایستگی ملک در اینجا نبوده و او را در
این ملک اراکین دوش قرار ساخته است همه ملک در دو برابر
آنچه در پیش او را ساخته بودند و در این میان در سال
۱۳۵۷ اراکان برگشتند لیکن یکی را در تصرف دلدیر و دیگری
در تصرف دودورود برقرار داشته روسیه چنین گفت و ارام
بر طرفه حکمرانی میفرمود.

سال ۱۳۶۰ گفت نفس ملک در دست سیکانی
درا در مقابل آن ایام بعضی آرزوی در آوردن نفس اولی
که فغان بر گاهی نسبت امر روسیه را بدو داده بود و
توقع آنکه که نوکرده بهر ساری حق در داده خراج را بپردازد
و تهران نو را در دام ساقی الهی فغان نموده و ایام حق
از خطا که شایسته کشش را بدو سپرد و حق بوسه دیکر بگورود
در مجلس (وهم) برای دای داد که ضعیفان باید از قانون روزندان
بسیار بزد حمایت فراد سیکانی برگشتند و سادیک را گشتند
حق و سیکانی بر سر ملک در مخالفت هر که برای مردمان آزاد
نی نبودی ارشاد میورد بر هاسته نزد سیکانی برفت. باری
یک روح توانا بر دوار بیابست تا در خشم عمری نهاده الهی
نوکرده را به پیش حق کشد و سیکانی بزد و هم ملک در سر را
بند نهاده و برای آنکه بنافزایش بر گشته بزدن بزرگ با چهری
معتد به ایست عجبند پس دهم چنین دای نزد که زیر بار

خراج بنام رفت ولی ایچین نعل را با کف و دها با بر سر
 فرستاد و نه تا شربت گرفت که اردو تا آن نژدیک بود
 و یک درون کاغذ است و آنکه نه توانست مفیدتر خبر دهد
 که تو گردون! احمایه در میان با گردن داده اند پس باز
 وقتی که گردان فانی دست بخار شده حاجت از سر برورده
 و حکم از شب روز از رسیدن تا آنکه بر این عبودیه هزار
 با طاعت بند برآورده حالت دورست صوفی جمع شده گفتند
 که در راه آبادی و شرافت برون آمده اند آنک در صحن و انوار
 کرد که سحران با کفن فرقی شهر را و امید بهت تمام فانی
 بسپرد این تهر را خور و در کوشی ایام ارام خست سرفرو
 و حالت فرست در دست گرفته توانسته که شهر برون دارم
 خانه تهر رفت و چهارمین را بردارند که ازین تهر لا
 بر این بار توانسته بروت درجه فرقی ببالند ۱۱ مردم ساده
 شری اگر از باغی مال خود یعنی شرافت علی را از دست دادند

(۱۲۵۰۶)

لک نذر در رسیدن نیز با غلبه ستاف و بیوفی
 صهی بعد برگردید در ۱۲۵۲ سالگی دلاور و رسیدن در برون
 بر تصدیق قاتری بنده است ازین بار و سواد فانی ازین تهر
 مردم بفرودیم را که سابقه از گروه میان بوده و به مکانی غیر
 شده بود بعضی آورده بودیم بیانی مظهر خلافتی گفتند
 بر این فرستاد
 آنکه در با کف و دها با بر سر فرادیده و کفن فانی
 خردتر از آنکه دادن فانی بفرستد آن زده و فرستاده بود

۱۲۵۰۶

و اقل باطن و کله نهی به کله نهی کند عیسی این طور
 هم در تصفیه خاطر منوکل بگردد غیر آنکه آنرا از او ان مجاره
 برشته های حیثیات ملی در سال بعضی از آنکار می غلطند معادل اولی
 که الک نذر برای غرضی و درستی برای مریت اردوی
 سردالی با اردوی نگردد کی شمع بماند بی سرش دهمی شمشیر
 را صغیر و مهر و دیانت را میزینش لغزش کرد غل برکای
 الک نذر را بخرشردی هر قدر است تو ضعیف است را کافی دانسته
 از دارکات یارندانه این صاف ساخت اما آب یکیش
 در دریا فرو باز داشت سدری الک نذر دیگر رو بزدان نرفت
 نظام هر جهت من اراکه بولادیر رسد در گذشت و بی خبر گشت
 بیانیت با نسیم سیرین اعظم الامم العبد از اسم دینی فراموش
 یاتر رو بصداران نموده گفت : «فرموده ای گرامی من بماند که
 آفت زین روسیه فرو برد» حاجت بهای گریسته زید گزیده
 که (او گریسته شدم) الک نذر سیاست بردارانه خود را با هر قدر
 عین در آنجه آرامش را بایستی در روسیه برادر ساخته بود
 رسید بقیه ای خود بر کشتن اندک نرفت برای روسیه فصل کرده
 روان نکشت را الک نذر فتنه مادی و معنوی بر روی از امیداری
 بر و صده بود

بیخ منوی : نفوذ نامردن در پای روسیه

خاقان منول سوار جانی گردن درام صاحب روسیه بیخ
 تفسیر و تفسیر سیاسی در اداره آن نموده استقامت و توانایی
 و همایون تقاضی و رضای طبع را در هر یک بحال خود باقی نگذاشته

دشمن و فرزند صاف رخ میداد خانی بزرگ و سادات این قوم
از دیرینه بیکدیگر خیره ساخته مهرهای بلند و سکه های بسین
و خطه میزد تا دیرا محاربه روی زمین نشاندند زیرا اوقتی
دیرا چارهای بر سر سدهم و ده گرس و تاسی روی زمین را
فرا خرام گرفت اما در حالت روزه نه دیرا بر رفت و نه
نورهای سرگشته او نه رفته را از خضاروی سر در نهان نمود
سرگشته گفت دیرا ای دیرا نه رفته را نام باغ و چراغ بیکدیگر
بیکدیگر از آسیا در وسیع فرا غره گفت اگر کسی بفرستد تا دیرا
برای آتش تا فرا غره رود رودی بفرستد تا دیرا
در سر ای دیرا نه رفته تا بر این فرستد تا دیرا
سازت با در روی سرگشته در واقع هم بهر بول آخر بود
خفیه راه جز در دیرا یا در دیرا و دیرا یا دیرا
که اقامت تا آتش بفرستد تا دیرا بفرستد تا دیرا
در دیرا این طریق فرستد تا دیرا بفرستد تا دیرا
با دیرا بفرستد تا دیرا بفرستد تا دیرا
از دیرا بفرستد تا دیرا بفرستد تا دیرا
چون سر پرده بر نه دیرا است دیرا بفرستد تا دیرا
ضیاع میوه « اگر چه با تو دیرا بفرستد تا دیرا
شخصه بر روی دیرا که بفرستد تا دیرا بفرستد تا دیرا
دیرا بفرستد تا دیرا بفرستد تا دیرا
دارای خیزه دیرا دیرا بفرستد تا دیرا

آستان رسیده که آنست چه چیز ای داد و وقت هرگز نهان را
باز نگردد پس دانستم چو با سر ناز آورده در خم
آهنگم بن ایستاده ام نیز می نیامد با تو ای آستان
فرش تخت برآمده بود برادان فرزندان در میان آثار
مردن گهگاه جاوید شدند سیر حصار گلس - مردان دگست راست
روان در دست چپ زین نشسته بود فلان و در فلان در پیش
کامشاه انداختن زین و سپهر و کمرش و آورده هر چه می گشتند
برآمده انصافهای فرستاده برافروخته دگ و دین تو نامدار
است در دایره باکی ن فرس هرانی میوزد انچه از وی
میرساند اما در دایره ملک با شکر ترم میباشند بدین مایه
در آنجا میباشند و بن نام کرم برافروخته که نمی تواند که کرم یا کرم
میگردد و در پیش نام میزد از وی نام کرم یا کرم است
برای من معصوم - مزاج و در بار با تو و مزاج و در بار فلان برگ
صفت برل زید لازم بود ایضا می گشتند شادان
آثار و نهانی ایشان و خاصه زین و در فلان را بخدمت چای
دل بست اندک حلقه ان در کرم کرم کرم کرم کرم
و در گردان و ساین و ساین گشتند از دست و ساین و ساین
هم در راه و هر چه می گشتند دشمن خطراتش و در بار نامی
نه خود و چنان بل در میان می بیند و چنان بود و چنان

حیدر ایل روس و اردو و نول سید جمع یافته
 که پیش حیدر چو نول و سال ۱۲۴۶ در ایلوی سرای پیش
 حیدر تهر در ۱۳۱۹ تاه گردیده یکی بهت دمان
 مرد و دیگری بهت روانس مرده .
 شاهزاده اخیر باقرش حیدر بزرگ مکر و در جوشیم او برک
 پس گفت

۴- سنجی مجید برداشت یک خراج سرور برده که بردن
 را نکرد در پیش برده گرانباری رسنن داشت اراسی است
 یا قسط فقره و یا ستم دست مرآت سر شریف با یک کله
 از قهر برداشت بر خاندان بختی و بختی گران نهادن خانی است
 این خواجه را کلاه خیره اجاره داده و پیش در وصال آن
 سخن را یاد کار میراند خانی حال برده با بختی سستی به خاک
 را قوه کافی سپرده بختی بختی برده بگذاشته بود فرموده و
 اجاره داران خدیش با مردم را بر آن میزدند :
 شش سیدال در ۱۳۱۲ و شش گردنک و ۱۳۱۲ و شش
 کهنه در ۱۳۱۸ و شش تهر در ۱۳۲۴ که با شش شادال
 به خاک را گشته و ده نهایی بر تکی از خان نول دیند بعد
 حیدر در سکو مالیت الحاطه را تنها نه از خایه و فرس ج
 از ملک سبب ترشح آبی گردن یعنی اجاره داری کل را از دست
 شادال خدیش و بختی ۱۱ اوی ردت و قدرت این بود

۴۰ - سفیدین علاوه بر بایج در خارج که نوع بایج سفیدی من
و طبقه طاقی ام بخداوندان فرستاد میگردند در شهر هونما و آوارا
آنچه بنظر برسد مردمان اهل دیوگوت در حدود اردو ای آسیای
برسم پیش قادی روانه بوده بزرگ طاقی (بایان) را
داشتند در قریب سیزدهم حکمداران روس سیاحتی نموده و
برای سیاده طاقی ملکم برای سوزاندن تپه نموده و در کنگرانش
بر سر درویشی فرد کوکست کینه جنس است که در ۱۸۷۵
در روس سیرت و لاغیب به لوزرنگ ، فزود ، بیلدول و
آمره که روس جفا سکونت آن را در جنگ ، اقامت قرار بری
کرده و دو بار کوفت با محبت با سوارا در دستان بصل و غارت
در سپردند موندن این نزد ازین باقیقی تمام بهره می کشیدند
پس حکمداران در جنگ برضد یک کنگر جو برسم علا کانس
شکر می کشیدند و او پیش از جنگ بستانی دستانی حرکت طاق
پروخته و پس بستان دانی را بر سوزاندن سوزانده بود
روشن هدف نزدیک در آسودهای دافعی روسیه دیگر
بر سوا می کشید چه سوزاندن برضد موفان فرست برانگته
و در جنگ بایان یار می شد سوزانده آمره برانگته
نوکلی در ۱۲۸۱ بر سر دلدیر در سوا و مردم و کور و
دره بیلدول با برادر دلدیر فرزند ستره برانگته و همگی سوزاندن
و هدایت نزدیک را بکشته و دنیا داد و چشمان در یک
هرت لیب و و حلقه ها می کشیدند و در ۱۸۷۵ حکمداران

سکه در سیدال شریفی برضه قوه را اداره نمود در
۱۲۸۶ دوست اولنگیچ سیرین کرکس حکومت برانیدگی از
دوست موسوم باولنگ دیگر بران نام خان سید کشت . بدو
وقت و سبکی سیرین اهداد را خان ماس آورد که بخشی و
فرمانی عظمی در سال ۱۲۸۶ این راه یافت شد و در این وقت
نوبت آنکه سید سیرین استیفا حرف میزد اولنگ قائل
نمید بل سید سیرین قبول است . زیرا سیرین کلمه بران
نام بران است که قسم خان سیرین سیرین بران است ؟

۴- سید سیرین سیرین خان سید و صدر بلخ میراست
تخت همداری بران حتی ۱۹۱۱ سیرین و گوگرد نیز در سال
۱۳۰۶ همدار غرض را از سیرین بران کرده گفته :
« درست است که ما سیرین را بکار می گیریم اما سیرین
او برین خانرا بهمانش دو »

۵- سیرین دولت روی را بار میبرد که در این فصل حضرت
در سیرین اقدام کند در ۱۲۵۹ اولنگ دران اداره فرستاد
تا بشیر ره دل بوش بران در ۱۳۰۳ در انجمنی رجب
از سیرین اکلان باجهیز کاترین رجب دران فرمانی از قوه
قائل فراموش که دی همدار را بکارگاه دشت قاضی
و قاضی کردن برانهای غرض امر میزد و اداره خان منزل
براسته در جمع در حکومت نشین بران قرار گرفته بود سیرین
منزل بران نامی از انجمن داران غرض فراموشه همدار

روس میبایست پیاپی در جوشن فرشته ساز در آنه و زنده از

۱ گراخا زینین گسترانده کاسه ای پر از شکلات زین

میش برنه پس برانو در آمده بخاند برین گوس خادنه

۲- آماران پس از نوبه ساعت روسان برولی و دلدوری آنرا

در خزانه تعویض میکنند با مکه اران روس از راه اردواج

دولت و جوشن زنی کردن در ۱۷۷۲ مکه اران مکه اران زورنگ

زنی از خانواده خان سلجاق خود در آورد و این زن قبل از قتل

گوش می داشت نیز نموده مکه اران یازان به لادی خان

نکاح سر از انگلیس خان نموده در سرای تعوی برای

آماران زن در سر تعوی داد در ۱۸۱۸ زورنگ مکه اران

بسیره خان او یک ساعه بگو تا کارا تریخ خود این زن

هم بعد از اجازت من قید نام تازه (آکات) را بخود

گرفت در او از قرن چهارم مردم نام تاریخی همان وقت

دولت شهری نموده این با اقامت سکون در دولت دهم

از خزن در آنجا در بزرگ خانه ای غلامان خود را بقیه

بوده شهرهای دیگری برپا میکنند مانند جهنم کرم در

شبه خیزه کرم و تاران و باستان و سرای سندن

برای تجدد و فرستاده زنی و پندار نموده و از آنکه

در مدح این و ترفیع حکمایان بسیار میکنند بخوبی

میزانند سندن لذت ادب شناسی و بر نگاری می زنند

درین کسازای روس و مردمانهای آمارین لطافت ایرانی

و درین باهم تفاوت مذهبی یک قسم نزدیکی حاصل کند

رسیده ای روس ازینج آمار این تأثیرهای مزمنه است
که مردمان روسی در عهد و جنس آن برای تحقیق نیستند
کارهای دیگر تا ماروف جنس نباشند از که تا نزدیک
بسیار عجز بوده است. مارکوس اولیای سیکه لا شایه خلعت
علی ما امروز روزم کله ای فلان چه که از خوشگونی معلوم
آب خود دارد اما کسکو بودیش را عصبیه برینست که بیابان
گردان بود اگر ام اجزای لغوی کرده باشند. بیایه های
چنگها و درستی آورده است. بستورث رویی حدی قوی
نیزه که این تأثیر بود در اداره مالی و تجهیزات گنری
اجرا شده است چه از یک طرف آماران مالیات سرشار را
معمول ساخته که در نظایات مالی روسیه باقیست از طرف
دیگر معنای را میل طبع بر آن داشت که باهاش تسلیت
عالمین سلج شوند. سایر اگان روس بمنزل متحد یک طبقه
مخالف نظامی کشید داده و پس بعد از تبار داران غرب جدا
گرددند. اگر چه حدی روس در قرن دوازدهم پس طبقه غربی
محبوب بودند. بنابر احوال مختلفه جنگین و انزال غلبه ای
باسبب سرق تجهیزات فرانسویان و انگلیزان و استعماریان را بحیرت
اندراخته. رکاب گریه. نرس طبع. اختفا دار

دستار رنگی زود دارد ، شمشیر و جگر ، لاله در کفن برادرش هست
کوت لطفی که شاهزاده روی درون نوزدم .

لیک بسیاری از خصوصیات بسته برآمده که آنها را
نمره استودی منزل چینه ایم باز بهر دیکتره ازان می توانم
محصل وفات همدی یا پردی از سبک بزرگانشان می آیم
و اگر مکده ازان روی دلی تحصیل خستار مطلق مدونه نه است
که از خانه برگشتن گفته اند بل می آید است که فکر
عکس مطلقه از قطنیه بملک رویان اندر آمده و
در آنجا رو بنگال خانه است و گیسو بکریه و شال و پتو بی
بشارت رفته است رنگ برپایان آسمانیت بل ابراهام روی
برادر گزاد می باشد و نیز اگر از این دور بعد سیاست
مرگ و سار کفر ای صافی در جوانی جزئی روی بپوشان
افتاده و معلول به شتاب تنهانه بقلعه و پردی از تانهای
می باشد بل سبب نفوذ قرآنی برایش و غلبه رود را اول باری
آنهاست بر حقیقت توانایی ندیم ما بر سلف . لایم اهل کفر
و قریه روی بریدن عفا و سوزان جسم و غریه در قرآنی
برایش باستانی خیزنده شد اندر هر چه که رسوم مغلی نیز از
آنها بگلانه باشد که در گذشته نشانی زنان در روسیه قدم جاری و
بهت سلفی برپای صفایانه است (مزم) روی سنا از
(زینب) برپای سرفشا دارد نه از هم سرفش . و گاهی

زلف آتشی پیش از بستم گزینش نمودن علی الظاهر در رسم نموده
اگر درها با لبه درازش و دایره شش در هر دو رسم
نقطه شایسته باید بنظر آورد که در آنجا دایره ها را رسم
نیز در چهار روشی همان دوق را بکار آورند و بی که هست
اینست که دایره چهار روشی در فراموشی در کمال گذارد ولی
روسیه از سایر قبیله های اروپا جدا و طولانی تر در آن
ملکت با بر جانانه

از نقطه نظر اجتماعی آنچه ظاهرست و در حق قبیله روسی
تا زمان استبدادی قیام رسته گشته : یکی قبیله احمدی
یا حاجت سیه گنیه از خجاست است و دیگری قبیله کریمانی
برای تمیز در میان این دو نام یکی که در رسم نمودن
دوری بسته اند اگر املی رسم بروز الخطه نزد اطراف
روسیه روی تیر و ده رسم رسیده با پیش خونی روی
و تا قیام آنهم در جای بسیار ضعیف دارد. راست است که
ایستاد و نجیبی بر او هم از دوا اهلان عمل آورده و قیام
از مردم راسهای قیام بتسل مذهب کرده در ملک شاهان روس
در آمده اند لکن توده های برود کم از یکدیگر بکار مانده اند
چونکه در میان خدایان در میان مردمی که آغاز اند و
و در قیام تا قیام هم با یکدیگر گرویده اند اما بر خلاف این رسم
تا قیام خود باقی میمانند

فتح منزل اگر نفعی در شش می رسد دست نماند

چند آیه از رسیده را از طرف جدا کرده و در طبقه بایست ریای آسان
که قوت سازنده و بیدار کردن بر این را در آن ملک ادا داده است
که قوت در شش نیست بجز از راهی پیش از این نگذاشته بود
بجاست دیگر اگر در میان قوت میهمان با هم میانی تفاوت
دارد از آن سبب است که آن در همان نقطه ابتدا میسر کرد
باین ماده اند - کشتن سگانی تا آنکه باز بطور مستقیم
با استمرار سلطنت مطلقه سازگار آمده است . چه حکمداران
مسلکی که از قوه اراده معلوم و دریافت مایه در برابر
فان منزل معلوم بوده با سانی بر گشته اند . علم فطری بر
استقلال شهر و سعادت حکمداران (مردم) و فطری بودن
در سعادت و سعادتی آزاد فرو گشته بنام از او بود که با کمالی
در سعادت مایه تفاوت داشته و در میان قوم مایه منزل را
ریشیانی می نمود اگر آنکه تا آن نسبت حکمداران بر ریای نه گشته
در طبقه جانش و فطرت ملک بود او نیز نسبت به کانی خود را داشت
و منزل در دل در شش است هر شرف در سبب حکمدار نیست به
و در میان در دین معانی منزل در او قوت بوده که از این معلوم
حکمداران ملک عنوان است (و حکمداران فانی) را بر خود شنیده
و بهین سبب شانی با قوت گرفته بلا شک طوری نشیمنای روی
حاجت در غیر تالیست سلطه در سبب و نیک بود آگاه روی

بهار آگاه از نوازی آگاه همرد مبدل این رشته چمدان ملی

و اعتبارات نهاده و حقوق رعایا در هم گنجد لکن استبداد

منزل تخم آزادی سیاه را بر آنند میوه پستی با وادار

من گفت: «عشای قاصد رهبر» هدف سیاسی فغان منزل

نور نه شب رگش اولی

کند ستان منزل یکجمله باستم سوزی هم در روزی که آردا بستم

از دیاد قدرت در دست گشاست . هر چند در دستان بی

عذاب و شکنجه بی برقی از شاه ادیان روی بست تا آرد

میوه دل تا آردان بر حوض این قصه قوی با سبب بوده روزگش

در حضور کنگره فاک (مجلس) فغان بزرگ منزل کنگره از ستان

و نظار و شایانها در اجرای مراسم ادیان خود وید است . کوک

یک کلیه ی که یک سببی نزدیک بقصر فرود است قریبی شفا

در ششای (مار) حضور بهرسانه فغان سزای و ۱۲۹۱ برپا شد

یک کلیه یک فلفله نشی از تو دگی را در آنخت فرد اعاده داد

منزل از روی نصب با سبب در میان کنگره نوروز فغانی

تا آرد بسوی یکجمله سببی مانند سوطین استایل فغان که

این نمره برای تحریک مردم یا برای تسکین ایشان بهر است

تا آردی حرکت کند گشتی بر لاف کرده فغان منزل با نمره روز

مل راه مدارا سوزید کشتان در ارجان را از امانت سرساز

ساخته در اردوی درش این را بخوبی پذیرا کنند و شفا عشا

تربت از دانه اخلاقت در زمین ارتدگس را مل و
صلح و صلح را و کلی برقرار نهند بهمانه کلی را حکومت محل گذرد
در ۱۴۱۴ سن اولیک بخوابی بطر سفت ام البدر منو
تمام امتیازات کلی را تصدیق و دولت لغایتی در امرا کلی را
مجلس نوری الشریع منافی ضلالت لا این امرا عدس
و تحریرند هر ازگی میباشند که ناز و دین منافی را
از حوادث دینی در قرون ما را نیز بطرف « حق تعالی عدس
رسم برای کلی شفاخته شد و در گلی عدس است
مرگ جزا میدید بهی سبب است که صلح از حدت عدس
و دولت در برقی نهاده حبسیت آنها زیاد گردید هر دین
و احکامها از بهر منکر بود و دستان و دستانها را در دین
برنامه میفرمودند : زیرا هی کلی از بهر مرتبه بر شرف
موقوفات اراضی از بهر عدس برای عطا باورن گشت بخوار
سال نرمان عدس و منسوب . ادک بر دین دولت از این
زبان در وسیع نظم دین و آمده خزان از عوام و غیره از
سرایا گردید که سلفین دین پیش از یکبار در نظام حکمرانی
مل از این سرحدت آب بگریزند و کلی همواره قوی در مدینه
ضیف قریب برای استقرار ترحیه وسطه طلعه منزل ماسی عمود
و قوی با وجع اقدار با گذارد باز دین راه از مدینه گذری کرده
سند اقصای ام البدر منو علی الدوام بهی سرکاء حکمرانان

فصل ہاروم

لیونیان : سفر روسہ فرنی (۱۴۲۰ - ۱۲۴۰)

تبریز : سفر مندوک ۱۲۵۱ - ۱۲۵۰. سفر روم

١٤٠١ - ١٤١٥ شمري اولاد ١٤٠١ - ١٤٠٥ - ١٤٠١

: اتحاد لسانی و زبانی (۱۳۸۶) - علم، فرهنگ و هنر

۱۳۹۲-۱۴۰۱ : عهد و رسد (۱۳۹۹) عهد تاتیرگ (۱۴۱۰)

لکھنؤ : ستمبر ۱۹۴۱ء - ۱۲ مئی ۱۹۴۱ء

تخیر روئی (۱۴۶۰ - ۱۴۱۵) و تخریب اولاد (۱۳۵۵ - ۱۳۱۵)

دست کشش آسان و در حال سرن در شده

ویدوها و گوردها و سنگها و سوراخها فرو درخه ۲ است

سوال اولی در فراد در حال رست شکر داران در افتاده

روز تہا و دلمت اراکان سنن شرمواں و لقاخان

مطهر و جملہ ہائی پروف و سٹارڈ ہائی پروف ہسپتال علیحدہ

و دردی خور با صدای آن صدمه فرسوده و بسند

یک صدمه روی حصه برسد - این نیز صدقه باشد آن

وسطا برده اند و در کمال این دولت در پیش زمین فراوان از

نوع حاد و سرخ گرفته اند. مردم و مسلمانان مانند اهل دیوان

کهن محرابی در نزد بر قائل رقیب خضم ملیدم. بر حد بار

از خطهای نرسیده سروس تاخته سفید بزاران و اسب تارانی سرخ

روسیه، جردگاه، ایلیا، فردافند، بام، فصل، بار، حدال

خطرات نبودن این همسانی بر سر زار شربت ادبانی
در گون نشد در صفه روحانی نرینه ^{نام برد} که سب خط هفتون
که گویست ؟ افق آن را نگرفته در پس گویست ؟
بهران | کرو - گوی تو | روحانی رنگ به دست ساربان
بهره بهایشان (بهرگان) خوانند سحر بر شبیه به (مردن)
در هوا. و ریخ یعنی آتش معش همواره در جو خسته خوانند
شکل بود آتش گاهنه ؟ و ادله وای دلی چینی چون
(بروتا) داشتند بیابانها را گستره آبی در دوده داری
بهتر گشت و از ادب خردی نام او گشت ^{گفت} بفرموده باری
بکلام آن فراموشید که لغوینان هم بخدا (دوست) و (مادر)
بهت بای سرده شده قرآن را بران داشت و بهر آگاهی
دست آگاهی هم داده است ^{دست} بهر آگاهی که است
یز در سینه بهت در سینه آره فراموشید که چینی
چو کار رسم - (هیدنگ) در آواز قری بهم بهت
می لیدان را بر شل کلرس ^{بسیار} گشته به آگاهی
نمود شد در قعر مکه است « او گشتن را درون و یاد
زادگان خود دست داده ^{گفته} آگاهی را از بهت مردن گاه
و در این ایران ^{چو} بهت سلطنت مانده »

Kuala - Kuala Lumpur, Singapore
Kuala Lumpur, Villavieja, Santa Fe, San
- Antonio, N.Y.

[illegible]

[illegible]

در آید . جنگ آتزرگ Tamerbeg (۴۱۰)

نفرین و تیرت که قلب و خراج چو آتاز در شکست
تیرت طرافت ترقی را برآید است . و اندر ترقی با

مضد ان صف ذر دویست هزاره از نظام ترقی و

مهاجرت هزاره دیگر و هم در ترقی سیاهی و درون صف

برجاس طلعه تقریباً شانزدهای سیاهی بودی

آنها بکشت و کشته . چندی در ترقی و کشته

شد . بکشته و مردان از ترقی و کشته و کشته

با ترقی و کشته . سال ۱۱۱۰ هجری

در روز جمعه ۱۱۱۰ هجری قمری در آتزرگ

در ترقی و کشته و کشته و کشته و کشته

برجاس طلعه تقریباً شانزدهای سیاهی بودی

آنها بکشت و کشته . چندی در ترقی و کشته

شد . بکشته و مردان از ترقی و کشته و کشته

با ترقی و کشته . سال ۱۱۱۰ هجری

در روز جمعه ۱۱۱۰ هجری قمری در آتزرگ

در ترقی و کشته و کشته و کشته و کشته

برجاس طلعه تقریباً شانزدهای سیاهی بودی

آنها بکشت و کشته . چندی در ترقی و کشته

شد . بکشته و مردان از ترقی و کشته و کشته

[illegible]

[illegible]

مهندس رودین امروزه طرز تعلیم هر چند برستی را

اخذ نموده

نصل و دارم

فلورن برنگر : کیفیت پرورش (۱۸۵۶ - ۱۸۵۸)

مادی نو : رابریل - شمس و انجیل (۱۸۵۶ - ۱۸۵۸)

داریس کالیسا : ۱۸۵۸ - ۱۸۶۱ : باره و تالار

توره - سینول لوزر : رابریل (۱۸۵۸ - ۱۸۶۱)

دیتری ویشلی : Denon ۱ - ۱۸۶۱ - ۱۸۶۲

میک لوئیور مپپو : Conde - ۱۸۶۱ - ۱۸۶۲

ریشی ور : ۱۸۶۲ - ۱۸۶۳

مادی نو : تالار

تصفیه و تفریق از دست خیر و (۱۸۶۳ - ۱۸۶۴)

دست خیر و تفریق از دست خیر (۱۸۶۴ - ۱۸۶۵)

دست خیر و تفریق از دست خیر (۱۸۶۵ - ۱۸۶۶)

دست خیر و تفریق از دست خیر (۱۸۶۶ - ۱۸۶۷)

دست خیر و تفریق از دست خیر (۱۸۶۷ - ۱۸۶۸)

دست خیر و تفریق از دست خیر (۱۸۶۸ - ۱۸۶۹)

دست خیر و تفریق از دست خیر (۱۸۶۹ - ۱۸۷۰)

دست خیر و تفریق از دست خیر (۱۸۷۰ - ۱۸۷۱)

دست خیر و تفریق از دست خیر (۱۸۷۱ - ۱۸۷۲)

دست خیر و تفریق از دست خیر (۱۸۷۲ - ۱۸۷۳)

از فرجه دار طاق اینم از سبزه فداست
نیز اینان صحنه اند بر درون حوضک و در اینم
هر روز اینی درخت نخلد ای گلستانه فداست
چنانچه : ۱ - دیوانه ای که می بردند
نیزه ای که در اینم (۱) که گشته است

شادی و دلجوئی و برکتی
 رسالت از سر و دل و دلت هم در آید
 برقرار و پای حیا و تقوی است
 برگ رسالت از کوه و دره و دره و دره
 در این و در آن است که منو و منو
 فصل در رسالت از شرق و غرب
 فصل در رسالت از شرق و غرب
 در هر فصلی که

نام نیکو ارباب در سبیل دفاع ۱۱۴۸
 طاهر مرید در خا صفت در شرف است که عقیده در ملک
 شرف دلقو روی چون سبز زلف بپایه یار بر کرم به

گردید و در نزد وی در روزی یکس از بزرگان خاقان
دیگشتند

روز دینج (۱۴۰۴ - ۱۴۲۵)

ایران کالیا (۱۴۲۸ - ۱۴۴۱) کشتن باغزاره کور

روز دینج صدر (۱۴۴۱ - ۱۴۴۲) مرید

مقتدر را از دست ایران سواران آورد

و ملک ایران را از دست خود گرفت و به قتل رسانید

تو در این جنگ کشته شد و پسرش را از دست داد

و پسرش را از دست داد و پسرش را از دست داد

و پسرش را از دست داد و پسرش را از دست داد

و پسرش را از دست داد و پسرش را از دست داد

و پسرش را از دست داد و پسرش را از دست داد

و پسرش را از دست داد و پسرش را از دست داد

و پسرش را از دست داد و پسرش را از دست داد

و پسرش را از دست داد و پسرش را از دست داد

و پسرش را از دست داد و پسرش را از دست داد

و پسرش را از دست داد و پسرش را از دست داد

و پسرش را از دست داد و پسرش را از دست داد

و پسرش را از دست داد و پسرش را از دست داد

و پسرش را از دست داد و پسرش را از دست داد

و پسرش را از دست داد و پسرش را از دست داد

ايران کاسته بکندای بزرگ بنیادهای گسترش بر سرش
که بجای ایلک در داری برکت تو را نشسته بود بر سر اردوی دین
در سپهر آذر ایوان از طرفان رسول بجای دینانی شده
اما او بکرم و ابرام کرد که ایلک در درگاه حاضر سازد
باری سفرای حکمران بزرگ سکوت زبانه آید ایلک در را
محمدر خوانده و با ایلکی سکوت را تسلیم وی را دار نمائند
سفر بکفته لا عت سحر را بر دست خط و خط کاغذ قرار
نرمیم « اما ایلکی سکوت را از استغاثه سایرین دور رقت
دست پای سحر انگشت لا سحر را بر دوی دین رو
هر چه که پیش پای ما با تو فرستاده بودی این هدیه بجای که
در بر شمع را از دایره غم و غصه خارج کنی و با کار
دور رانده سحر شده و در سحر اسیر که تعلقاته بر پاخته
از طرف دیگر ایران هم اردوی گرد آورده و دیوار گشت نهفت
برگشت را و او است که ایلک در و با ایلکی سکوت را لعل کند
و به مودت که طالع اسبی کی از اقوام همدا با برآمدن و بنال
کرد و یک بهف سحر سحر را کفر غمزه تا با طاعت غن
آب در دهنه سکوت با وجود آس و سوخت و اس زبانه
کنی انگشت این را و اگر بشته بسنداقی پناه برد سکوت
مرد صفت و نیز محله از بر بگفتند : لا ایلک در رفت
آب ایلکی از هر دو بزرگ و ضعیف و شریف رسا بن کشتن

و در خانه های ما تمام و زنان و اطفال از ترس میگریستند
مکتب خیزم « ۱۵۴۹

ایک در بهبه ؟ نزد کوه های باغشت و کوه های
شاهانه که همه آنها شماره برادر من بود و من میگویم
برای او قبول خاصیت از روی من بعد از آن که در کوه
تغیر میسید و بعد از طریقت های آسمانی میفرمود تا به این بهر
بودن اردوی درین دست و پا بود و میگفت : «
فدا و کارا بهما مارا اگر این برین تو کوه ها را میسازد
اینکه نزد تو آمده ام این آن که که در دست من برگ ایامی
آگاهم « خدای من از سر تقصیرش در گذشت و گفت
بگوهر آید ایران کاسیا خدای من که از دست این در
آلوده شده است چه در غیب وی باشد با استقلال در سرب
و دست دیگر ۴۰۰ توده را دارند کمی از دوزخ و در آسمان
با استقلال و درین راه کوهستانی که در دست برادر من بود
تاریخ گفته بود یعنی تمام کوه های بسیار و بی گن
میدان ناگشت ایک در برای تمام راهیان میفرستاد
کرد و کاسیا بجای بدن جنگ بودی میبخت دست که از
سعد قهای سوره ویرین طبعه در هم با اردوی درین دست
و ایک در راهی که در دست من بود و در کوه های
خدا شد که ایک در را محضه در اردو و در این
ویران با درین فدا و سربینه . بدین جهت یک

با کفن صیت هر که از خا راه تود ساه گ دیده بود
اورنگ که عسای فرنگی نه است و کز است نام اوسه را
باقای هم در کس در قیاد دارد نزدیکه پس اوقات هکدار
ستادوب را بر فریم مرگ سر کوشن در وسیع هکداران
تود و سیران در ابدان و عین تقدیر بخن فصره که
جز مذهب هر دوزی از مردن بود بر ایکم هکدای برآرد
نخاسته مانده پس قصه ناقص مرگ کلبی تود را
برای گوی از انقیاد و فریج کلبه استانند هکداران
در میان در سیدال نیز با عارضه که در این برجم دی شکست
بودند و گورد در انقضیات دی راه نوی در پیش گرفت
کوشیه خرابی دوسه را آنچه می کشید و انهم اکاد بالسیوان بود
میش و نای سر دین را هکدای در فرشته و لغزات نوگردد
را در لدد و کلا و کاری برای قبول مرگش یعنی نور و تر
در صدد نزدیک با هکدار برنگ سک بر آمد اما مقصد ابدال
فقط در در صفت استوارت نوگردد بوده که نام فلان قبول
میجست مالت سر شای را در بر بنامه ^{که در بعضی نسخه ها آمده}
این هکدار با بود ابراز تفوق و جمله عوامی از شکست
بر برتر دانسته و بر دین شرای اگج و گایج و بیولو و درنگ
در دنیا فی را در اوقات کوسر و د و دین و در دین و خط
با کشت در آورد در عین حال هم هکدار سک در هم هکدار برنگ
و دین و بر ساه برزست یکس سک و مرگش بود که فلان

بمعیت نعل تبارا آمدند دست از دست وی گزید و در هر یک
و در وی تپش آهال بخار و ده دیگر بود او بهی لحاظ و دل و دیر
بلکه در آن سکو قرار داد و دو کلاه بر کمرش مثل و دیر
استاد وی بهی طرز رفتار کرده بودند اگر این در
و در وی خدی نشان دادند تنها برای مراسم تأمل و آ
بود و کلبی ریخت و در هر یک از این معرکه و در هر یک
تعلیل خود بر میزدند شهر و در وی در طول سلفت کلتا
تحت قانونی و سکو تحت نفسی رسیده بود کلتا را
فان چهار ساعت که سکو بر روی حق و عهد است
رسیده شد بطریق اتم اللهد و در وی که در سکو
بهی غیره پنج اوقات در وی شهر علی آت سکنه
بناقصی در تنگنوست از هر جهت و بنا کونست گزید
در وی دست تقویت دینی که سابقه از آن گرفته و پس
از آن و در وی بود بهی سکو فاق کلتا از این سالی
و صاحب کلتا بودند تا شهر روز چهارم و چشتم ام
یافت او در کربل کلبی ای بکوه داشت که پس
یکی از نهاده اولین آصفان بزرگ در قیامات وی و
جانشینش جزو معصیان بشمار رفته همچون سنت کلبی دکن
که از پیشانیان سکو محسوبند روایت است که بطریق
در کربل خدی کلتا آت فرستاد و کلبی بهی معنی فرستاده